

ایدئولوژیهای حاکم بر جغرافیای ایران^۱

چکیده

هر گروه انسانی که ساختار و تشکیلاتی ایجاد می کند (در هر ابعادی) برای خود رسالتی پنهان و آشکار قائل است، ممکن است خلاصه این رسالت و اهداف در اساسنامه آن تشکیلات ذکر شده باشد- پس از رنسانس و به خصوص پس از انقلاب صنعتی که دانشگاههای مدرن در غرب نضج می گرفت آنها رسالتها و اهدافی را برای تشکیلات خود تعریف کردند که برخی از آنها بر همگان روشن است و بخش دیگر از اهداف که معمولا مهمترین و سیاسی ترین آنها هستند فقط بر خواص آشکار است. این امر ویژه دانشگاههای غربی نیست بلکه همه گروهها و تشکلها از جمله احزاب را نیز شامل می شود. بنابراین در پس هر ساختاری یک ایدئولوژی خوابیده است. این مقاله کوشش دارد ایدئولوژیهای حاکم بر جغرافیای ایران را از بدو پیدایش گروه جغرافیای دانشگاه تهران تا کنون مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. چون در این زمینه این اولین کوشش است، مسلما مقاله دارای کاستیها و خطاهایی خواهد بود.

طرح مسأله

معمولا علما و دانشمندان و به خصوص گروههای علمی در سراسر دانشگاهها برای خود یک رسالت ایدئولوژیکی و فکری قائل هستند. در این مقاله مسائل اصلی این است که:

۱. آیا جغرافیای ایران قبل و بعد از انقلاب بطور آشکار رسالتی ایدئولوژیکی برای خود قائل بوده است (رسالت آشکار).

۱- ارزیابی کمی و کیفی گروههای جغرافیا که از سال ۱۳۶۷ توسط فصلنامه تحقیقات جغرافیایی انجام شده است مرا بفکر فرو برد که چرا برخی گروهها رشد شتابان داشته اند و برخی دچار رکود شده اند. این انگیزه باعث شد که تحلیلی از وضع ایدئولوژیکی حاکم بر جغرافیا ارائه شود. مسلما این تحلیل انتقادهایی را بهمراه خواهد داشت که مایلیم آنها را دریافت و چاپ کنیم. شاید که اثری کیفی بر جغرافیای ایران داشته باشد. انشاء الله تعالی.

۲. اگر جغرافیدانان ایران رسالت آشکاری برای خود قائل نیستند، آیا در مجموع از کارهای انجام شده توسط آنها می‌توان رسالتی استنتاج کرد. (رسالت پنهان)

۳. اهداف ایدئولوژیکی جغرافیای ایران تئوریزه نیست. اگر ایدئولوژی و اهداف جغرافیای ایران تئوریزه شود از خطاها و هرز رفتن‌ها جلوگیری خواهد شد.

هدف: روشن شدن وضع ایدئولوژیکی و تفکرات فلسفی جغرافیا در ایران.

روش تحقیق

این مقاله بر مبنای تحلیل محتوایی استوار است و از دو روش کتابخانه‌ای - اسنادی و میدانی استفاده شده است.

در روش کتابخانه‌ای به اسناد زیر توجه شده است:

- تولیدات علمی جغرافیدانان ایران (مهمترین کتابها، مقاله‌ها و جزوات درسی)
- بررسی پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دکتری به صورت تصادفی
- بررسی طرحهای تحقیقاتی انجام شده توسط جغرافیدانان

- مطالعات میدانی

- بررسی اسناد حسابداریهایی تعدادی از دانشکده‌ها مربوط به میزان حق‌التدریس، حق‌التحقیق، حق راهنمایی و مشاوره و حق‌الجلسات تعدادی از اساتید گروهها (به صورت تصادفی در طول دو دهه ۵۶-۱۳۴۶ و ۸۲-۱۳۷۲).

- نظرخواهی از شرکت کنندگان در کنفرانسها و مجامع علمی جغرافیا درباره کیفیت مقالات.

- تکمیل پرسشنامه و نظرخواهی از فارغ‌التحصیلان جغرافیا سراسر کشور (به صورت تصادفی) از ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲.

- استفاده از پرسشنامه‌های امتیازبندی گروههای جغرافیا، موجود در فصلنامه تحقیقات جغرافیایی.

گرایشهای فلسفی در جغرافیا

جغرافیا با همه مکاتیش مثل همه علوم دیگر چند گرایش فلسفی اساسی دارد. برای روشن شدن مطلب لازم است این مکاتب توضیح داده شود:

۱- جغرافیای مبتنی بر مکتب سرمایه‌داری

جغرافیایی که از نظر فلسفی طرفدار جهان سرمایه‌داری است و هدف اصلیش لااقل در لایه پنهان، تحلیل و تبیین سیاستهای سرمایه‌داری در فضای جغرافیایی برای اهداف استعماری چه کهنه و چه نو است. این گروه از جغرافیدانان دست راستی، طرفداران رژیمهای سرمایه‌داری را تشکیل

می‌دهند. آنها با هر مکتب فلسفی جغرافیایی و یا هر ابزار تحلیلی (ابزار توصیفی- تحلیلی، کمی- تحلیلی با کمک ماهواره، G.I.S و ...) که مسائل جغرافیایی را تحلیل و یا تبیین کنند، از نظر ایدئولوژیکی اشتراک منافع در حفظ دستاوردهای نظامهای سرمایه‌داری دارند (Claval, 1984). قسمت اعظم جغرافیدانان اروپا، آمریکا و ژاپن از اواسط قرن ۱۸ میلادی تا اکنون در این گروه قرار می‌گیرند. منتهی در متون اولیه مثل تحلیل جغرافیایی روح القوانین، مسأله تأثیر جغرافیای طبیعی بر انسان و رسیدن به قوانین و برتریهای نژادی و فرهنگی به صراحت بررسی و اعلام می‌شد. زمانه نیز چنین تحلیلهای آشکار را می‌پسندید. هنوز تحلیل‌گران به زبان پیچیده علمی- سیاسی- ژئوپلیتیکی امروز آشنا نشده بودند که سخن را در لفافه بگویند تا خواص مغز آنها بفهمند و عوام پوخته آنها درک کنند. راتزل و مکتب او ادامه راه تحلیل روح القوانین منتسکیو و داروین (شکویی، ۱۳۴۹) است (سانگن، ۱۳۶۹). ویدال دولابلاش با وجود آنکه بنیانگذار مکتب اختیار است و در مقابل راتزل است اما از نظر ایدئولوژیکی، او و راتزل هر دو کلاً در ردیف جغرافیدانان سرمایه‌داری قرار می‌گیرند، منتهی با دو دیدگاه کاملاً متفاوت. به طور مثال هانس بوبک (رهنمایی، ۱۳۷۳) و امانوئل دومارتون فرانسوی و نسل بعد از آنها گزایوه دوپلانول فرانسوی (پاپلی‌یزدی، ۱۳۷۷) و اهلرز آلمانی (اهلرز، ۱۳۷۳) و ایوانو کوبوری ژاپنی و کارل ساور (شکویی، ۱۳۶۴) و مکتب جغرافیای فرهنگی او در آمریکا و حتی پل کلاوال فرانسوی (Claval, 1999) و مکتب جغرافیای فرهنگی او در فرانسه با همه تفاوت‌های فکری، در نهایت با کمک جغرافیای خویش فضای جغرافیای سرمایه‌داری را می‌سازند و تحلیل و تبیین‌کنندگان سرمایه‌داری و تحلیل‌گر طبقات اجتماعی در فضای جغرافیایی هستند. جغرافیدانان راست‌گرا با ایدئولوژی سرمایه‌داری، همه مواد خام را در جهت تقویت جهان سرمایه‌داری به کار می‌گیرند. اینگونه جغرافیدانان و آمایش‌گران با طراحی و ساخت فضاهای جغرافیایی که عدالت اجتماعی در آنها عملاً غایب است شهرها، روستاها و کلاً فضای جغرافیایی مبتنی بر تضاد طبقاتی را می‌سازند. جغرافیای راست‌گرایان در نهایت منجر به استعمار (کهنه و نو) و بهره‌کشی از مناطق مستعد جهان، اعم از مناطق مستعد کشاورزی، صنعتی و معدنی می‌گردد. تضاد طبقاتی را در فضای جغرافیایی منعکس می‌کند، بالاشهر و پایین‌شهر، محلات فقیر و ثروتمند را می‌سازد، مهاجرت روستایی، فرارمغزها و سرمایه را به همراه می‌آورد. جغرافیدانان راست‌گرا طراحی جنگلها را طوری تنظیم می‌کنند که عملاً محیط‌زیست تخریب می‌گردد و جنگلها تبدیل به فضای کشاورزی و یا مسکن‌سازی به نفع ثروتمندان می‌گردد. برنامه‌ریزیهای این جغرافیدانان بیشتر از نوع برنامه‌ریزیهای بخشی- قطبی است، از نوع برنامه‌هایی که در طول برنامه‌های دوره پهلوی دوم طراحی گردید (پاپلی - وثوقی، ۱۳۷۵). از دید این جغرافیدانان و آمایش‌گران اولویت توسعه با مناطق توسعه یافته‌تر است. در ایران هم این تفکر در سازمان

مدیریت و برنامه‌ریزی طرفدارانی دارد و طرح آمایش سرزمین ایران که توسط این سازمان تدوین شده است اساساً طرحی با دیدگاه و ایدئولوژی راست‌گرایانه است (برنامه و بودجه، ۱۳۶۴).

۲- جغرافیا و مکتب سوسیالیستی

در مقابل این گروه که با تفکر سرمایه‌داری مسائل را حل و فصل می‌کنند، جغرافیدانان چپ‌گرا قرار دارند. جغرافیدانانی که تحت تأثیر مارکسیسم و تحلیلهای جغرافیای مارکس و انگلس قرار دارند (Guerassimov, 1983). جغرافیای چپ فرانسه در این راه سردمدار بوده است. الیزه رکلو که بر اثر مبارزاتش محکوم به تبعید از فرانسه بود، جغرافیای جهانی (۱۸۷۰-۱۸۹۴) خود را با تحلیلی آنارشستی- مارکسیستی بنا نهاد و عظیم‌ترین منبع جغرافیای چپ آن زمان را به وجود آورد. چون تحلیل او مغایر با تفکرات جهان سرمایه‌داری بود، جغرافیای او بیش از یک قرن مهجور باقی ماند. جغرافیای چپ فرانسه مجدد از دهه ۱۹۷۰ نضج گرفت و گروه تحت رهبری ایولاکست دست به تحلیل آثار الیزه رکلو زد. روزه برونه (Brunet, 1995) در دهه ۱۹۸۰ در شهر مونپولیه فرانسه جغرافیای جهان جدیدی را تحت نام رکلو که به یاد الیزه رکلو بود، بنیان گذاشت.

جغرافیدانان چپ فرانسه مجله هرودوت را بنیان‌گذاری کردند و مبارزه با امپریالیسم و استعمار در اشکال کهنه و نو و تلاش برای طراحی و ساخت یک فضای جغرافیایی مبتنی بر عدالت اجتماعی، کاهش فقر و جرم جنایت را به جد دنبال می‌کنند. آنها حفاظت از محیط زیست را نیز به عنوان یک اصل در کارهای خود قرار دادند. از دید آنها جغرافیا در همه اشکالش باید در خدمت اجتماع و برای عدالت اجتماعی و حفظ محیط‌زیست باشد. آنها حتی اصطلاحات جغرافیایی را بر مبنای نظریات چپ تعریف می‌کنند (Brunet, 1995). طرفداران جغرافیای اجتماعی چپ‌گرا در آمریکا هم کم نیستند. دیوید هاروی (شکویی، ۱۳۸۲) و آمانوئل کاستل (افروغ، ۱۳۷۷) مکتبی را دنبال می‌کنند که نوعی جغرافیای اجتماعی برای مبارزه با فقر و تضاد طبقاتی است. آنها تلاش دارند که فضاهای جغرافیایی را طوری تحلیل کنند که مشکلات اجتماعی آن بر ملا گردد و فضاهای جغرافیایی جدیدی بر مبنای عدالت اجتماعی طراحی شود.

برخلاف جغرافیدانان راست‌گرا، جغرافیدانان چپ‌گرا کوشش دارند که فضای جغرافیایی انسان‌گرایانه‌تری را بنا نهند. آنها در جهت ایجاد فضاهای متعادل که توأم با عدالت اجتماعی است گام می‌نهند و اولویت توسعه را به مناطق محروم و کمتر توسعه یافته می‌دهند. ایجاد دفتر مناطق محروم، تعیین شاخصهای محرومیت و محرومیت‌زدایی و تعیین مناطق محروم در ایران و اختصاص اعتبارات ویژه به این مناطق، تاحدی ناشی از این نوع تفکر است. تفکری که می‌خواهد توسعه توأم با عدالت اجتماعی را در پهنه یک سرزمین پیاده کند، ولو آنکه این توسعه از نظر اقتصادی گرانتر و کم بازده‌تر باشد.

۳- جغرافیای کاربردی

جغرافیای کاربردی خود نوعی ایدئولوژی نیست بلکه ابزاریست در دست ایدئولوگها. جغرافیادانی که خود را طرفدار جغرافیای کاربردی می‌داند یا خود مسلط به ایدئولوژیهاست که می‌داند چه می‌کند و چگونه فضا را سامان می‌دهد و یا وسیله‌ای در دست سیاستمداران ایدئولوگ است. عده زیادی از طرفداران جغرافیای کاربردی معتقدند که جغرافیای کاربردی ابزاری در دست توسعه‌گران با هر نوع ایدئولوژی ممکن می‌باشد. در واقع فارغ از هرگونه تفکر ایدئولوژیکی وظیفه جغرافیا آماده‌سازی مواد خام جهت امر توسعه است. توسعه‌ای که سیاست‌مداران جهت‌دهی کلی ایدئولوژیکی آن را تعیین می‌کنند. نتیجه آنکه این‌گونه جغرافیادانان یا اصولاً نقشی در تولید فضای جغرافیایی ندارند و یا فضاهایی را تولید می‌کنند که خود نمی‌دانند نتیجه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی آن چه خواهد بود. در چند دهه اخیر اکثر گروههای جغرافیای اروپا و آمریکا (مانند سایر گروههای علمی فیزیک، شیمی و بیولوژی) ظاهراً به سوی یک جغرافیای فاقد تفکر فلسفی و کاملاً ابزاری گام برمی‌دارند.

۴- جغرافیا در فلسفه مغدیسم

مغدیسم از کلمه Merde (به معنای کثافت) در زبان فرانسه است. عده‌ای معتقدند که به‌طور کلی بشر یا لاقابل بخشی از بشریت از نظر ایدئولوژیکی و فلسفی مراحل زیر را پیموده است:

۱-۴- خدا و ماوراءالطبیعه محوری: در طول هزاران سال که امروز آنها را بطور اختصار عصر سنت می‌نامیم نگاه بشر در همه امور به سوی خداوند و ماوراءالطبیعه بود. از نظر اقتصادی شعار بشر، از ما حرکت از خدا برکت بود. در این حالت هیچکس، کس دیگری را از نظر رزق و روزی مزاحم خود نمی‌داند و سعی می‌کند برای دیگران یار و یاور باشد. در عصر سنتی کار برای نفس کار بود. در این عصر همه علما از جمله جغرافیادانان و جهانگردانی (چون اراتستون، بطلمیوس، بیرونی، ابوموسی خوارزمی، ابن بطوطه و...) برای گسترش اهداف دینی و علمی و بدون چشم داشت مالی دهها کتاب نوشته‌اند و برخی از آنها نه تنها پاداش ندیدند که دربردی نیز کشیدند. در عصر حاضر و در ایران هم هنوز کسانی هستند که کار را برای رضای خدا و برای نفس کار انجام می‌دهند.

۲-۴- انسان و اقتصاد محوری (اومانیسیم Humanisme)

با شروع عصر رنسانس عصر انسان محوری آغاز گردید و در طول چندین قرن و بخصوص با انقلاب صنعتی انسان محوری و اقتصاد محوری ملاک عمل شد. در این عصر انسان سعی می‌کند خود را محور قرار دهد، دین را از سیاست و از امور زندگی بخصوص اقتصاد جدا کند. اقتصاد، محور همه چیز است انسان ایدئولوژیهای را ابداع می‌کند که ارتباط به خدا و ماوراءالطبیعه ندارد

انواع ایسم‌ها پدید می‌آید. بشر پیشرفت مادی چشمگیری می‌کند، اما باز هم در این عصر اساس و ملاک کار تلاش و رقابت و بدست آوردن سود است. کشاورزان و دامداران کشورهای پیشرفته میلیونها تن محصول مازاد بر نیاز خود تولید می‌کنند اما این محصولات مازاد را در مقابل پول می‌فروشند، اگر کشوری قحطی‌زده و در رنج، عذاب و درد باشد، آنها بدون پول محصول خود را نخواهند داد. در مقیاس روابط فردی هم پول محوری مطرح می‌گردد. منتهی در این حالت برای بدست آوردن پول باید بهتر کار کرد و کالای بهتری ارائه داد و رقابت نسبتاً سالم است.

۳-۴- اقتصاد مغدیسم: نتیجه مدرنیته پیشرفته و یا پست مدرنیسم؟

عصر سنت عصر خدا محوری است، عصر مدرنیته انسان و اقتصاد محور است، در پست مدرنیته مغد محوری حاکم است. در عصر سنت حکیم (پزشک) بیمار را معالجه می‌کرد دارو هم به رایگان می‌داد و انتظار برکت از خدا داشت، در عصر مدرنیته اولیه حکیم (پزشک) بیمار را معالجه می‌کند برای پول، اگر پول نباشد معالجه هم در کار نیست. در این عصر دارو برای سود تولید می‌شود. اما در عصر مغدیسم (یا پست‌مدرنیته مبتنی بر مغدیسم) انسان و ویروس، بیماری و مواد مخدر تولید می‌کند برای اینکه مردم مریض شوند احتیاج به مصرف دارو داشته باشند تا او به سود برسد. بالاترین متخصصین نرم‌افزار، ویروس کامپیوتر تولید می‌کنند و هر روز میلیاردها دلار ضرر به همه بشریت می‌زنند تا آنها ثروتمند شوند. شیمیدانهای عالی مقام مواد مخدر می‌سازند تا میلیارد در شوند. در عصر پست مدرنیسم باید برای دیگران زیان و درد و رنج تولید کرد تا سود برد. در عصر سنت، جغرافیدانان و جهانگردان، هزاران فرسنگ راه می‌رفتند گرسنگی‌ها می‌خوردند خطر تحمل می‌کردند و نتیجه سفر خود را می‌نوشتند، دیناری هم از کسی دریافت نمی‌کردند. در عصر مدرنیته جغرافیدانها مثل سایر علما برای پیشرفت علم برای گسترش ناسیونالیسم ایرانی برای پیشرفت ایران تلاش کردند و از زندگی هم بهره‌چندانی نبردند اما حداقل حقوق را دریافت داشتند و به درجات دانشگاهی خود دلخوش هستند. در عصر مغدیسم عده زیادی فارغ از هرگونه ایدئولوژی خدا محوری و یا انسان محوری تمام تلاششان جیب محوری است. این امر یک روند جهانی دارد. در ادامه به بررسی وضعیت جغرافیای ایران در قبل و بعد از انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

جغرافیای ایران قبل از انقلاب اسلامی

ناسیونالیسم و جغرافیا

از تحلیل محتوایی کتابها، مقالات، جزوات، مجموعه مقالات سمینارها، بررسی کیفیت آموزش و پرورش و مصاحبه با اساتید پیشکسوت چنین برمی‌آید که قبل از انقلاب اسلامی، جغرافیدانان

ایران بزرگترین وظیفه‌ای را که برای خود قایل بودند تربیت نیروی انسانی بود. برآورد می‌گردد که تا سال ۱۳۵۵ حدود ۸۵٪ فارغ‌التحصیلان جغرافیا جذب آموزش و پرورش می‌شدند و ۱۴/۵٪ بقیه در ادارات مشغول به کار می‌شدند و ۵٪ بقیه هم بالکل به کار دولتی روی نمی‌آوردند و جذب بخش خصوصی می‌شدند. دولت هم بزرگترین وظیفه‌ای که در ظاهر برای گروههای جغرافیای کشور قایل بود پرورش نیروی انسانی برای ادارات به ویژه آموزش و پرورش بود.

در پس این آموزش نیروی انسانی از نظر ایدئولوژیکی یک هدف اساسی غیر اعلام شده وجود داشت. هدف اساسی رژیم پهلوی از آموزش جغرافیا، بخصوص در آموزش و پرورش استحکام بخشیدن به ایدئولوژی ناسیونالیستی بود که دولت به طرق مختلف آن را اشاعه می‌داد.^۲ شاید اولین کتابهای درسی تاریخ و جغرافیا که این هدف ایدئولوژیکی را به طور مشهود دنبال می‌کردند، کتابهای تاریخ و جغرافیای کلاس پنجم و ششم ابتدایی سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۷ باشد (گنجی و همکاران، ۱۳۴۷). این کتابها نمونه تمام عیار اشاعه ایدئولوژی ناسیونالیستی از طریق کتابهای درسی جغرافیایی و تاریخی است. لذا باید دکتر محمدحسن گنجی و شاگردش دکتر لطف‌اله مفخم پایان را به عنوان پدر ناسیونالیسم علمی ایران دانست.

رژیم پهلوی که شعار اصلی‌اش خدا، شاه و میهن بوده است، وظیفه ایدئولوژیکی که برای جغرافیا نیز قایل بود، اشاعه و نشر ناسیونالیسم بود و کجا بهتر از آموزش و پرورش برای نهادینه کردن ایدئولوژی. باید توجه داشت آنچه در ایران اتفاق می‌افتاده است دنباله سیاستهای جهانی برای اشاعه ناسیونالیسم بوده است، منتهی اشاعه ناسیونالیسم در ایران و کشورهای اسلامی و جهان سوم با تأخیر زمانی کلی نسبت به اروپا اتفاق افتاده است. با شکست فاشیسم و نازیسم و فجایع جنگ بین‌الملل دوم که یکی از نتایج ایدئولوژی ناسیونالیسم بود، کاربرد این ایدئولوژی در اروپا شدیداً زیر سوال رفت. رسالت اصلی جغرافیدانان اروپا در طول حداقل ۲۵۰ سال در دو اصل خلاصه می‌شد:

۱- اشاعه و گسترش ناسیونالیسم و تثبیت مرزها در اروپا و زمینه‌سازی برای گذار از امپراطوری مسیحیت پاپی کاتولیشیسم به امپراطوریهای غیر دینی و لائیک و ایجاد کشورهای مستقل در چهارچوب مرزهای معین بدون اطاعت سیاسی از پاپ. یعنی جغرافیدانان همگام با سایر دانشمندان اروپا در جهت جدایی دین از سیاست، گذار از مرحله سنت به مدرنیته، گذار از مرحله الوهیت به اومانیزم یا انسانگرایی و اقتصادگرایی تلاش می‌کردند.

۲- توجه شود که در بدو تأسیس دانشگاه تهران، ایدئولوژی ملی‌گرایی، ایدئولوژی حاکم بر کل کشور بوده است و مسأله تبلیغ ناسیونالیسم خاص جغرافیا نیست. همه علوم انسانی این رسالت را برای خود قائل بودند. مثلاً آقای سید محمد خاتمی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران در پیامی که برای همایش بزرگداشت ملک‌الشعراى بهار ارسال می‌دارند، اظهار می‌دارند بهار وطن‌پرستی را اشاعه می‌داد. روزنامه خراسان ۱۶/۲/۱۳۸۳ ص ۱۲.

۲- وظیفه دوم شناخت و کشف سرزمین‌های جدید اشاعه ایدئولوژی جبر جغرافیایی و برتری نژادی مبتنی بر داروینیسم (شکویی، ۱۳۸۲) بود. اروپا برای زمینه‌سازی فکری مردم اروپا به جهت گسترش استعمار و استثمار و تصرف سرزمینهای غیر اروپایی و در نتیجه گسترش سرمایه‌داری احتیاج به جغرافیدانان داشت؛ راتزل و طرفدارانش نتایج بدست آمده در طول ۱/۵ قرن را تئوریزه کردند و جبر جغرافیایی که زیربنای فاشیسم و نازیسم بود را تبیین کردند (پل کلاوال، ۱۳۷۶). در بخشهای مهمی از کتاب روح القوانین منتسکیو (اواسط قرن ۱۸ میلادی) در عین حال که نویسنده آن تلاش می‌کند به روش توصیفی تحلیلی، روابط انسانی را با اتکاء به مسائل طبیعی تحلیل کند، کوشش دارد جبر جغرافیایی را نیز استحکام بخشد. (منتسکیو، ۱۳۴۳).

مصائب و فجایع جنگ دوم جهانی همراه با تحولات تکنولوژیکی و تغییراتی که در حوزه قدرت و اقتصاد روی داد، تغییراتی در حوزه سیاسی و ایدئولوژیکی به وجود آورد. این تغییرات وظایف جدیدی را برای جغرافیدانان اروپا و آمریکا مطرح کرد. اهم این وظایف چنین است:

۱- حذف آرام ایدئولوژی ناسیونالیستی برای کم‌رنگ کردن مرزهای ایجاد شده بین کشورهای اروپایی بعد از رنسانس به هدف زمینه‌سازی برای ایجاد اتحادیه اروپا، گسترش صلح در اروپا و گذار از این مرحله برای ورود به مرحله جهانی شدن. اروپا باید قاره صلح یا تنها قاره صلح باشد.

۲- گسترش ناسیونالیسم در جهان غیراروپایی و آمریکایی؛ درست زمانی که اروپا کوشش داشت که رشته‌های ۲۰۰ ساله خود زیر لوای ناسیونالیسم در این قاره را پنبه کند و تفکر ایدئولوژی ناسیونالیستی را در ذهن اروپاییان حذف کند تا بتواند مرزها را کم‌رنگ کند و به اتحاد اروپا و صلح درون این قاره دست یابد، در همان زمان تلاش گسترده خود را برای ایجاد تفکر ناسیونالیستی در کشورهای جهان سوم و بخصوص کشورهای تازه استقلال یافته دوچندان کرد. یعنی جهان سوم باید به طرف ایدئولوژی گام برمی‌داشت که اروپا آنرا با تجربه‌ای بسیار تلخ به کنار می‌گذاشت. اروپا که در راه رسیدن به ناسیونالیسم و امپریالیسم اقتصادی جنگهای زیاد، از جمله دو جنگ جهانی را تجربه کرده بود، این ایدئولوژی را برای سیاست تفرقه بین کشورهای تازه استقلال یافته بخصوص کشورهای اسلامی که از فروپاشی عثمانی به وجود آمده بودند بسیار موثر می‌دانست.

در آفریقا و بخشهایی از آسیا به دلیل اهمیت گروههای قومی و تسلط این گروهها بر سرزمین و فضای جغرافیایی می‌بایست ایدئولوژی فعال قوم‌گرایی در هم شکسته شود و تفکر ناسیونالیستی جایگزین تفکر قوم‌گرایی گردد (Digard, 1988). گرچه در قوم‌گرایی نیز زمینه‌های تفرقه و جدال وجود دارد ولی ناسیونالیسم یک ایدئولوژی تبیین شده دارای چهارچوب علمی مدون است. در اکثر موارد اقوامی چند را تحت عنوان یک ملت و در یک سرزمین با مرزهای مشخص تحت عنوان

دولت ملی^۳ گرد آوردند. این دولتهای ملی باید بتوانند هم توان اقتصادی لازم را برای ایجاد ارتش ملی، خرید اسلحه و مهمات و سایر خریدها از بازار غرب داشته باشند و هم توان اداره سرزمین به نفع منافع غرب را از عهده برآیند این امور فراتر از توان قدرت و حوزه اقتدار یک قوم است. لذا می‌بایست سیاست گذار از قبیله‌گرایی و قوم‌گرایی به ناسیونالیسم در جهان سوم بخصوص در کشورهای آفریقایی انجام می‌شد. در این گذار جغرافیدانان نقش اساسی داشته‌اند.

۱-۲- تثبیت ناسیونالیسم در جهان اسلام: پس از جنگ بین‌الملل اول و با فروپاشی عثمانی کشورهای اسلامی مستقل زیادی به وجود آمدند. عثمانی بزرگترین رقیب پانصد ساله اروپا تکه‌پاره شده و به کشورهای بزرگ و کوچک تقسیم شده بود و بهره‌کشی‌های سیاسی، نظامی اقتصادی از این سرزمینها می‌بایست کامل گردد. بالاخره جهان مسیحیت پس از ۵ قرن جنگ به کمک برتری تکنولوژیکی بر جهان اسلام پیروز شده بود و می‌بایست با تمام قوا و با استفاده از همه راهها جلوی اتحاد مجدد جهان اسلام را بگیرد (تازه بعد از قرنهای مسیحیت با حکومت‌های لاییک (غیر دینی) با یهود متحد شده بود). یکی از عمده‌ترین این راهها نهادینه کردن ایدئولوژی ناسیونالیسم بود. بنابراین وظیفه اصلی جغرافیدانان اروپا بعد از جنگ اول و بخصوص بعد از جنگ دوم بین‌الملل نسبت به قبل تغییر ماهیت و یا در حقیقت تغییر مقیاس داد و عملاً آنچه را برای اروپا و ایالات متحده انجام می‌دادند با آنچه که برای غیراروپا انجام می‌دادند در تضاد بود. وظیفه اصلی جغرافیدانان بعد از جنگ دوم فروپاشی تفکر ناسیونالیسم در اروپا به هدف ایجاد یکپارچگی و اتحاد اروپا و ایجاد ناسیونالیسم برای جهان سوم تعیین گردید. پس از جنگ دوم بین‌الملل دروس جغرافیا در مدارس اروپا عوض شد. به جای قراردادن تمرکز ذهنیت دانش‌آموزان بر روی مرزهای فرانسه و آلمان و آماده کردن آنها برای جانفشانی برای دفاع از این مرزها، ذهنیت آنها به طرف مرزهای بلوکهای اقتصادی کمونیسم و سرمایه‌داری و اتحاد اروپای غربی و صلح و دوستی بین فرانسه و آلمان و کشورهای دیگر اروپای غربی سوق داده شد. دانش‌آموزان اروپای غربی می‌بایست در مقابل بلوک کمونیست بسیج می‌شدند و دانش‌آموزان اروپای شرقی باید به انترناسیونالیسم توجه می‌داشتند. جهان سرمایه‌داری از زمان، درس و پند می‌گرفت. اروپا برای فرار از تسلط پاپها و ایجاد حکومت‌های غیر دینی به ناسیونالیسم روی آورد. نتیجه این ناسیونالیسم توأم با سرمایه‌داری تضاد منافع در اروپا و برخوردهای نظامی شدید بین مناطق مختلف سرزمین پابی که تبدیل به کشورها و امپراطوریهای مستقل شده بود، گردید.

ناسیونالیسم بلیه‌ای شده بود که هر چند آنها را از یوغ حکومت پاپ‌ها نجات داده بود، اما اروپا را به صورت قطعاتی در آورده بود که به جان هم افتاده بودند. اروپای ناسیونالیست سرمایه‌دار

می‌دید نیروهایی را که در طول ۵ قرن در مقابل عثمانی و جهان اسلام به کار گرفته است علیه خود به کار می‌گیرد. برتری نژادی که بخش عمده آن با تحلیل‌های جبر جغرافیایی راتزل تئوریزه شده بود از حد سیاهان و یهودیان فراتر رفته بود و آلمانها خود را از سایر نژادهای سفید اروپا نیز برتر می‌دانستند. ناسیونالیسم تبدیل به زشت‌ترین و خطرناکترین ایدئولوژی یعنی فاشیسم و نازیسم در اروپا شده بود. پس بایستی ناسیونالیسم در اروپا پایان می‌گرفت اما در جهان سوم و بخصوص جهان اسلام گسترش می‌یافت. چرا سربازان جهان سرمایه‌داری برای تصرف جهان سوم قربانی شوند. گسترش ناسیونالیسم در جهان سوم و بخصوص جهان اسلام باعث می‌شد کشورهای تازه ایجاد شده با هم بجنگند و رقابت تسلیحاتی داشته باشند و در این میان اقتصاد و سیاست اروپا و آمریکا و متحدانشان رونق یابد. همزمان، بحث پان هم مطرح گردید. پان ترکیسم، پان عربیسم، پان ایرانیسم و پان اسلامیست. اروپا مطمئن بود که در مقابل ناسیونالیسم هیچ کدام از این پان‌ها به سرانجام نخواهد رسید، بلکه پان‌ها هم مثل ناسیونالیسم باعث تفرق می‌گردید.

پس از انقلاب اکتبر و ایجاد اتحاد جماهیر شوروی، ایدئولوژی ناسیونالیسم می‌توانست نقش اساسی برای جلوگیری گسترش و اشاعه کمونیسم و سوسیالیسم نیز ایفا کند. در حقیقت ناسیونالیسم ایدئولوژی بسیار مؤثری در مقابل اترناسیونالیسم کمونیستی بود و بعد از جنگ جهانی اول ناسیونالیسم تبدیل به ایدئولوژی خنثی‌کننده ایدئولوژی کمونیسم گردید.

ایران که هم دارای فرهنگ غنی پیش از اسلام است و هم زمینه‌های ناسیونالیستی در آن قوی است و هم تفاوت‌های آشکار مذهبی و زبانی با بقیه جهان اسلام دارد، بعد از جنگ بین‌المللی اول می‌توانست نقشی شایسته در تثبیت تفکر ناسیونالیستی در منطقه بازی کند. بنابراین حکومت پهلوی که پس از جنگ جهانی اول ایجاد گردید و یکی از نتایج ایجاد اتحاد جماهیر شوروی و تسلط حکومت کمونیستی بر روسیه و اقمار آن است، اساساً حکومتی است ناسیونالیستی و از عمده‌ترین وظایفش گسترش ناسیونالیسم برای مقابله با کمونیسم است.

بهترین جایگاه گسترش ناسیونالیسم با اهداف ذکر شده، مدارس و دانشگاه‌هاست و عمده‌ترین علوم برای گسترش این ایدئولوژی تاریخ، جغرافیا، باستان‌شناسی و ادبیات است. جغرافیدانان ایران نیز در این راستا نقش خود را خوب ایفا کرده‌اند، گرچه تعدادی از آنها از این سیاست اعلام نشده اطلاع چندانی نداشتند.

بنابراین لایه پنهان جغرافیای ایران قبل از انقلاب دارای تفکر کاملاً ایدئولوژیکی است. با فروپاشی رژیم پهلوی با شعار خدا، شاه، میهن و استقرار جمهوری اسلامی سیاست اتحاد با جهان اسلام و پشتیبانی از مستضعفان عالم و اشاعه تفکر اتحاد اسلامی و پان اسلامیسم ایدئولوژی اصلی جمهوری اسلامی ایران گردید و ایدئولوژی ناسیونالیسم ملی‌گرایی فرو ریخت.

در این میان یکی از اهداف حمله عراق به ایران، محدود کردن ایدئولوژی اسلام‌گرا به شیعه‌گرا در چهارچوب مرزهای ایران و بازگرداندن ایران به ناسیونالیسم بود. صدام مردم ایران را مجوس می‌دانست و خود را سردار قادسیه می‌نامید؛ خود این شعارها یعنی جدا کردن ایران از بدنه جهان اسلام، جنگ عراق علیه ایران تاحدی در این زمینه موفق بود. محتوای سخنرانیهای رهبران جمهوری اسلامی با شروع جنگ بیشتر گرایش به سوی ملی و ملت و ایران پیدا کرد و پخش اشعار ملی در رادیو، تلویزیون و دفاع اجباری از مرزهای سرزمینی که مغایر با مرزهای ایدئولوژیکی است، در واقع مجبور کردن جمهوری اسلامی از طرف ابرقدرتها به پذیرش نوعی ناسیونالیسم است. در حال حاضر که سیاست دنیا به طرف جهانی شدن گام برمی‌دارد باز هم ناسیونالیسم بخصوص در جهان سوم اهمیت خود را از دست نداده است. جهانی شدن بیشتر مسأله‌ای است اقتصادی، فرهنگی و زبانی، باید توجه داشت که اروپای متحد بیشتر مرزهای اقتصادی را برداشته است، ولی مرزهای فرهنگی - زبانی کارکرد خود را حتی در مواردی تقویت کرده‌اند. در همه این تحولات جغرافیدانان به عنوان کسانی که مهمترین رکن قدرت و حکومت یعنی سرزمین را تعریف، تبیین، تحلیل، تقسیم، مرزبندی می‌کنند و راههای اداره آن را ارائه می‌دهند نقش اساسی ایفا کرده‌اند. با این مقدمه طولانی نگاهی به جایگاه جغرافیا در دانشگاههای ایران قبل و بعد از انقلاب می‌اندازیم.

جغرافیا در دانشگاه تهران (قبل از انقلاب)

جغرافیا در دانشگاه تهران در زمانی بنیان‌گذاری شده است که ایدئولوژی دولت ایران ناسیونالیسم بود. همه جغرافیدانان بنیانگذار جغرافیا در دانشگاه تهران از مازور مسعود کیهان گرفته تا دکتر احمد مستوفی و دکتر محمد حسن گنجی همگی متعلق به مکتب فلسفی فکری بودند که هدف غایی‌اش اشاعه و تقویت ناسیونالیسم ایرانی، روح وطن‌پرستی در دانش‌آموزان و دانشجویان و کلا مردم ایران بود. فارغ‌التحصیلان اولیه این دانشگاه نیز آشکارا همین هدف را دنبال می‌کردند. گرایش ایران قبل از جنگ دوم جهانی به آلمان نیز باعث شد که ناسیونالیسم ایرانی مبتنی بر برتری نژاد آریا شدت گیرد و گرایشهای ملی‌گرایی تقویت شود. کشفیات باستانشناسی و خواندن کتیبه‌های دوران هخامنشی و ساسانی روح ناسیونالیستی را تقویت می‌کرد.

فارغ‌التحصیلان این دوره بنیانگذاران گروههای جغرافیای دانشگاهها شدند. وفادارترین فارغ‌التحصیل به این مکتب مرحوم دکتر لطف‌الله مفخم پایان بود که بنیانگذار دو گروه جغرافیای تبریز و مشهد است. او موسیقی‌دانی برجسته بود و با کتابهایی که در زمینه نت‌نویسی در موسیقی از خود به جای گذاشت سعی در علمی کردن موسیقی کشور و آنهم با روح وطن‌پرستی داشت، او سردبیر اولین مجله موسیقی کشور است که توسط کلنل علی نقی وزیری بنیان گذاشته شده است در عین حال قبل از آنکه لیسانس تاریخ و جغرافیا دریافت کند لیسانس باستانشناسی شده بود (پاپلی

یزدی، ۱۳۷۲). از حدود سال ۱۳۴۰ یعنی با اصلاحات شاه دانشگاه‌های کشور و از جمله گروه جغرافیای دانشگاه تهران تلاش کردند که نقشی در توسعه ایران داشته باشند. لذا تفکر ناسیونالیستی با تفکر جغرافیا در خدمت توسعه همگام شد، مؤسسه جغرافیا با این هدف تشکیل گردید. دکتر محمدحسن گنجی که پدر ناسیونالیسم علمی ایران است، جزو پیشگامان جغرافیای کاربردی و جغرافیا در خدمت توسعه نیز هست. او هواشناسی علمی را در کشور بنیان گذاشت.

اطلس اقلیمی ایران اولین سند ملی در پیدایش گرایش تفکر جغرافیای کاربردی و جغرافیا در خدمت توسعه است. یعنی از دهه ۱۳۴۰ جغرافیدانان ملی‌گرای ایرانی رویکردی عملی برای به کارگرفتن جغرافیا در خدمت توسعه را نیز پیدا کردند (مستوفی، ۱۳۵۳). کارهای عملی که در مؤسسه با کمک جغرافیدانان فرانسوی (ژان درش) و بلژیکی (هنزلن، ۱۳۵۳) و دیگران آغاز گردید و منجر به انتشار گزارشات متعدد مؤسسه جغرافیا شد. این گزارشات نیز سندی است که دانشگاه تهران در قبل از انقلاب تلاش کرده است جغرافیا را در خدمت توسعه قرار دهد و در حقیقت تلفیق ایدئولوژی ناسیونالیستی توسعه‌گرا را باید ره‌آورد گروه جغرافیای دانشگاه تهران و مؤسسه جغرافیا دانست. منتهی این جغرافیای توسعه‌گرا در جهت اهداف ناسیونالیستی و سرمایه‌داری و برنامه‌ریزی بخشی-قطبی بود.

در حقیقت جغرافیا ابزاری بود در دست سیاستمداران اما جغرافیدانانی که در مؤسسه کار می‌کردند با هدف توسعه کشور گام برمی‌داشتند نه برای جیب خود. هنوز تفکر مغدیسم بر دانشگاه تهران و مؤسسه حاکم نشده بود. نتیجه کارهای مؤسسه جغرافیا بیانگر تلاش بیش از حد و بی‌شائبه گروهی است که فقط عشق به گسترش علم و عظمت ایران را در سر می‌پروراندند. مسافرت‌های متعدد آنها به بد آب و هوایترین و سخت‌ترین نقاط ایران چون کویر لوت آنها عملاً به‌طور رایگان بیانگر عشق و علاقه آنها به این کشور و به کارشان است. می‌توان خط مشی مؤسسه جغرافیا را تا زمان مرگ مرحوم دکتر ابراهیم جعفرپور رئیس فقید مؤسسه همین عشق و علاقه به کار دانست.

سازمان جغرافیایی ارتش نیز در کنار تولید نقشه، هدفش تقویت ناسیونالیسم ایران به‌خصوص در مقابل پان‌عریسم بود. سازمان جغرافیایی از خدمات دو جغرافیدان (دکتر محمدحسن گنجی و شاگردش دکتر مفخم پایان) پس از بازنشستگی آنها تا زمان انقلاب بطور رسمی استفاده علمی برد. طی ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ مرحوم دکتر مفخم پایان فرصت یافت تا در بین افسران جغرافیدان روحیه ناسیونالیستی را اشاعه دهد و این روحیه را در شناخت سرزمین (فرهنگ کوهها، رودها...) به تبلور برساند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در قبل از انقلاب، جغرافیای دانشگاه تهران که هدف اصلی ایجادش تقویت روحیه ناسیونالیسم بود، در دهه ۱۳۴۰ تحت تأثیر تحولات کل کشور به سوی یک نوع جغرافیای کاربردی ابزاری در جهت تقویت ناسیونالیسم توسعه‌گرا گام برداشت.

در بین جغرافیدانان نسل دوم دانشگاه تهران جغرافیدانی که تأثیر عمیقی بر تفکر جغرافیای کشور گذاشت، دکتر دره میرحیدر بود. او با نوشتن جغرافیای سیاسی اندیشه‌های جدیدی را وارد جغرافیای ایران کرد. کتاب جغرافیای سیاسی او و مقالاتش نه تنها اندیشه‌های نوینی را به دانشجویان القاء می‌کرد بلکه آنها را از قالب‌های ناسیونالیستی و بحث‌های صرفاً ملی‌گرایی خارج می‌کرد و نشان می‌داد که جهان، جهانی است که به سوی تعادل قدرت به سوی ساختارها و تشکیلات جهانی و پایداری مرزها و قانون‌گرایی علمی و بین‌المللی گام برمی‌دارد و عملاً دوران کشورگشایی‌ها و منیت‌های ملی‌گرایی و یا تفکرات راتزلی به پایان رسیده است. در دهه ۵۶-۱۳۴۶ کتاب جغرافیای سیاسی دکتر دره میرحیدر تنها کتاب منتشره توسط جغرافیدانان دانشگاه تهران بود که در سراسر کشور تدریس می‌شد. در حقیقت در این دهه کتابهای دکتر دره میرحیدر تنها پل ارتباطی بین دانشگاه تهران و دانشجویان سراسر کشور بود. البته هیچگاه سایه معنوی و فیزیکی دکتر محمدحسن گنجی و فعالیت‌ها و انتشارات گسترده دکتر پرویز کردوانی و تلاشهای معرفت‌شناسانه دکتر فرجاله محمودی در زمینه ژئومرفولوژی را نباید در گسترش این ارتباطات فراموش کرد. ایجاد انجمن جغرافیدانان ایران و مجله انجمن از ابتکارات دکتر محمدحسن گنجی بود. اما خود انجمن جغرافیدانان فرازی است که در ماهیت خود فرودی را دارد و ساختاری است که فاقد تفکر فلسفی است. فروپاشی اعتقاد به ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در کل کشور و در بین جغرافیدانان این دانشگاه باعث شد که به‌طور کلی در آغاز انقلاب اسلامی، جغرافیای دانشگاه تهران عملاً هیچگونه رسالت فلسفی و دید ایدئولوژیکی را برای خود قائل نباشد، و درحقیقت درست قبل از انقلاب یک خلاء فکری معرفت‌شناسی و ایدئولوژیکی بر گروه جغرافیای دانشگاه تهران فائق آید.

جغرافیا در دانشگاه مشهد (قبل از انقلاب)

گروه جغرافیای دانشگاه مشهد و تبریز توسط دکتر لطف‌الله مفخم پایان که دارای ایدئولوژی دست راستی ناسیونالیستی و پان‌ایرانیستی بود پایه‌گذاری شده است. در سال ۱۳۴۶، شش نفر استاد جوان در رشته‌های تاریخ، روانشناسی، زبان‌شناسی، زبان فرانسه و جغرافیا به دانشگاه مشهد آمدند. آنها که همگی فارغ‌التحصیل فرانسه بودند دارای تفکرات ایدئولوژیکی مدرن بودند و زمانی فارغ‌التحصیل شده بودند که فرانسه در غلیان فکری قرارداشت. غلیانی که فلاسفه‌ای مثل سارتر آنرا رهبری می‌کردند، غلیانی که امثال فرانتس فانون، آلبرت کامو، سیمون دوبوار، ریمون آرون، پیرمندس فرانس و هزاران متفکر و دانشجوی ضد استعماری و طرفدار آزادی مستعمرات و حقوق بشر در آن فعال بودند. این ۶ نفر فارغ‌التحصیل فرانسه تازه استخدام شده در دانشگاه مشهد دوران مبارزات ضد استعماری مردم آفریقا و به‌خصوص الجزایر، به قدرت رسیدن کاسترو و مبارزه مردم ویتنام به رهبری هوش‌مینه و ... را در پاریس درک کرده

بودند. در بین این گروه شش نفره تاریخ‌دان آنها دکتر علی شریعتی که دارای ایدئولوژی اسلام‌گرایی ویژه خود بود و افکار او بر همه متخصصان آشکار است و در سالهای ۵۰-۱۳۴۶ در دانشگاه فردوسی مشهد با تدوین آثار خود تحول فکری خاص در جوانان اسلام‌گرا ایجاد کرد.

جغرافیدان آنها دکتر سیروس سهامی بود او در دوره لیسانس نه شاگرد دکتر مفخم‌پایان و نه تحت تأثیر افکار ناسیونالیستی او بود. وی فارغ‌التحصیل مکتب جغرافیای امکان‌گرای فرانسه بود و جغرافیای فقرزدایی و اجتماعی و ضد استعماری چپ فرانسه به رهبری (لاکست، ۱۳۴۷) را ترویج می‌کرد. او کتاب جغرافیای کم‌رشدی ایولاکست را ترجمه کرد. (این کتاب که توسط خانم منیره جزنی نیز ترجمه شد جزو اولین کوششهایی است که می‌خواهد جغرافیای ایران را به افکار جغرافیای دست چپی غیر ناسیونالیستی و ضد استعماری و فقرزدا و جغرافیای اجتماعی آشنا کند).

در سالهای ۵۷-۱۳۴۶ در مشهد، جغرافیای دست راستی افراطی فرانسه مبتنی بر ناسیونالیسم و جغرافیای چپ فرانسه که ضد استعماری بود و به جای ناسیونالیسم، جهان سوم‌گرا بود و به سوی یک جغرافیای اجتماعی چپ حرکت می‌کرد و توسط دکتر سیروس سهامی هدایت می‌شد در مقابل هم قرار گرفتند. این صف‌بندی عملی بود ولی هیچکس آنرا تئوریزه نکرده بود. مرحوم دکتر لطف‌الله مفخم‌پایان مجله جهان‌شناسی را چاپ می‌کرد و آرم آنرا نقشه پان‌ایرانیسم قرار می‌داد. در کلاس ساعتها درباره قوم آریا و برتری آنها صحبت می‌کرد. آرایش ظاهری خود را مانند آلمانها انتخاب و نظم آلمانی شبه نظامی را در کلاسها برقرار می‌کرد و عملاً نوعی جبر جغرافیای راتزلیسم را ترویج می‌نمود. در مقابل دکتر سیروس سهامی دانشجویانش را به نقد کتاب روح ملتها اثر آندره زیگفريد (ترجمه احمد آرام) فرا می‌خواند کتابی که دقیقاً بر مبنای جبر جغرافیایی راتزلیسم نوشته شده است باید زیر نقد می‌رفت، این کتاب تبلور راتزلیسم و برتری نژادست. به جمله‌ای از این کتاب توجه کنید «پست‌ترین غربی‌ها قدرت اداره کردنش از بالاترین شرقی‌ها بیشتر است» (زیگفريد، ۱۳۵۴، ۱۴۵). به چالش کشیدن این کتاب در کلاسهای درس دانشگاه مشهد در سال ۱۳۴۷ و آشنا کردن دانشجویان با جغرافیای جهان سوم، اشاره به تجاوزات آمریکا در ویتنام و فرانسه در الجزایر و انگلیس در هند و مبارزات مردم مکزیک و برزیل برای اصلاحات ارضی و ارجاع‌دادن نقد و بررسی کتاب جنگ شکر در کوبا و باز کردن چشم دانشجویان به ایدئولوژیهای غیر از ناسیونالیسم ایرانی و کاپیتالیسم، دادن موضوعات تحقیقاتی، مثل مبارزات ضد استعماری، شکافتن کلمه استعمار، تحقیق در فضای جغرافیایی کشورهای سوسیالیستی، آنهم در زمانی که دانشگاهها تحت کنترل ساواک بودند خود چرخشی عظیم در جغرافیای ایران بود. دیگر همکاران دکتر سیروس سهامی نیز در این راه گامهایی برداشتند. مثلاً کتاب استعمارزدائی ترجمه دکتر محمود علوی (که قبل از انقلاب ترجمه و بعد از انقلاب چاپ شد) در راستای همین تفکر ضد استعماری و ضد سرمایه‌داری حاکم بر گروه جغرافیای مشهد قبل از انقلاب است (ایزنار، ۱۳۷۲).

جغرافیا در دانشگاه شهید بهشتی (قبل از انقلاب)

جغرافیای آلمان پس از جنگ جهانی دوم، در عین تلاش برای دوری از تحلیلهای راتزلی سعی در اشاعه نوعی جغرافیای ناسیونالیسی، مبتنی بر کشورشناسی و تحلیلهای سرمایه‌داری داشت. جغرافیدانان آلمانی با وجود آنکه از ناسیونالیسم افراطی رنج فراوان برده بودند، اما بدلیل آنکه کشورشان توسط ابرقدرت شرق و غرب به دو پاره تقسیم شده بود و دو نوع رژیم اقتصادی متضاد بر آن حاکم بود، در عین حال که تلاش برای اتحاد اروپا داشتند، اتحاد دو آلمان را در سر می‌پروراندند. این امر یک خواست ملی بود و جغرافیای آلمان نمی‌توانست تماما دیدگاه‌های ناسیونالیسی که تمامیت ارضی آلمان را تضمین می‌کرد کنار بگذارد. در عین حال جغرافیای آلمان می‌بایست، برتری نژاد ژرمن و نژاد آریا را فراموش کند. بعد از جنگ دوم جهانی جغرافیدانان و تاریخ‌دانان آلمان خطیرترین وظیفه را بر عهده داشتند. از یک سو می‌بایست در بازسازی اعتماد به نفس ملت آلمان برای ایجاد آلمان واحد شرکت می‌کردند و از سوی دیگر می‌بایست طوری جغرافیا را تنظیم می‌کردند که مرزها کم‌رنگ گردد تا آلمان یکی از عناصر اصلی رهبری اروپای واحد گردد. چون جغرافیدانان آلمانی در بازسازی کشورشان بعد از جنگ نقش مهمی را ایفا کرده بودند مکتب جغرافیا در خدمت توسعه یا جغرافیای کاربردی در آلمان نیز طرفداران جدی یافت. تئوریهای مکان مرکزی و مکان‌یابی صنایع و خدمات و عدم تمرکزگرایی در آلمان کاربرد می‌یافت. دکتر جزنی که فارغ‌التحصیل این مکتب بود در دانشگاه شهید بهشتی مشغول به کار بود. وی شاگردانی به آلمان فرستاده بود و آنها دست‌پرورده تفکر جغرافیای بعد از جنگ آلمان بودند. جغرافیای آنها یک لایه مخفی ناسیونالیسی مبتنی بر کشورشناسی و یک لایه ظاهری جغرافیای کاربردی در خدمت توسعه را داشت. پروفیسور اهلرز و پروفیسور ویرث که تحت تأثیر مکتب جغرافیای سرمایه‌داری آلمان از نوع هانس بوبک آن بودند دست به تحلیل فضای جغرافیای جهان اسلام زدند. آنها با تکیه به مسأله وقف و ثنوری رانت تحلیلهای جالبی از جغرافیای ایران و جهان اسلام به دست دادند. تحلیلهایی که در عین جالب بودن جغرافیا را تبدیل به ابزاری کاربردی در خدمت سرمایه‌داری می‌کرد. می‌توانیم بگوئیم در اول انقلاب گروه جغرافیای دانشگاه شهید بهشتی و بخصوص شاگردان اهلرز (چه در شهید بهشتی و چه در دانشگاه تهران) منسجم‌ترین گروه جغرافیدانانی بودند که از نظر ایده‌ولوژیکی بطور کلان دارای همفکری بودند.

البته آنها یا نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند تفکر حاکم بر جغرافیای خود را تئوریزه کنند. هنوز هم تفکر جغرافیای کاربردی بدون تحلیل ایده‌ولوژیکی بربرخی شاگردان اهلرز حاکم است. آنها پیشگامان طرحهای کاربردی، روستایی، شهری فاقد تفکر ایده‌ولوژیکی در ایران هستند. امروزه شاگردان اهلرز نقش مهمی در جغرافیای کاربردی کشور دارند و با اجرای طرحهای متعدد شهری و روستایی و پرورش شاگردان زیادی که جنبه کاربردی آنها بر نظریشان می‌چربد در توسعه کشور

نقش ایفا کرده و می‌کنند. البته تفسیر ایدئولوژیکی جغرافیای حاکم بر گروه شهید بهشتی به دلیل حضور چندین گروه متفاوت از تحصیل کرده‌ها در این دانشگاه (آلمان- فرانسه- داخل) کار مشکلی است و خود مقاله جداگانه‌ای را می‌طلبد. دکتر مصطفی مؤمنی مقاله‌ای را در مجله رشد جغرافیا تحت عنوان نظری بر زیربنای تئوریک جغرافیای کنونی ایران به چاپ رسانده است که تا تدوین این مقاله ۲ شماره آن چاپ شده است. امید است که دکتر مؤمنی که خود از مفسرین ایدئولوژی حاکم بر جغرافیای آلمان است، اندیشه‌های حاکم بر جغرافیای آلمان را بخصوص آن قسمت که جغرافیدانان فارغ‌التحصیل ایران را تحت تأثیر قرار داده است، تحلیل کند (مؤمنی، ۱۳۸۲، ۲۸).

جغرافیا در دانشگاه اصفهان (قبل از انقلاب)

جغرافیای دانشگاه اصفهان توسط دکتر سیروس شفقی فارغ‌التحصیل مکتب جغرافیای آلمان در سال ۱۳۴۵ بنیانگذاری شده بود بدون آنکه ایدئولوژی ویژه‌ای را برای جغرافیای خود تئوریزه کند در همان راه سایر جغرافیدانان فارغ‌التحصیل آلمان یعنی نوعی ناسیونالیسم رقیق شده و جغرافیای کاربردی در خدمت توسعه گام برمی‌داشت. منتهی جغرافیای اصفهان تحت تأثیر افکار ناحیه‌ای نیز قرار داشت. دکتر سیروس شفقی بهترین مونوگرافی شهری ایران را تا به امروز ارائه داده است. دکتر شفقی و دیگر همکارانش تلاش خود را بر توسعه منطقه اصفهان متمرکز کردند و پس از انقلاب عالیترین نوع جغرافیای کاربردی اجتماعی را در منطقه اصفهان با همکاری در طرح فولاد مبارکه و ارائه راهکارها در محرومترین منطقه کشور یعنی بشاگرد (حسینی ابری، ۱۳۶۹) ارائه دادند. ترکیب جغرافیای ناحیه‌گرای ملهم از جغرافیای آلمان با جغرافیای فقرزدایی و ضد استعماری ملهم از مکتب هند و جغرافیای کاربردی ملهم از جغرافیای کمی (دکتر حسنعلی غیور و ...) و تلاشهای اساتید این گروه به همراه استخدام دهها فارغ‌التحصیل ممتاز باعث شده‌است که دانشگاه اصفهان خود دارای یک مکتب تلفیقی جغرافیا گردد. مکتبی که بیشتر گرایش به جغرافیای ناحیه‌ای، فقرزدایی، کاربردی و توسعه‌ای دارد این تفکر حاکم بر جغرافیای دانشگاه اصفهان (با همه اختلاف نظرهای درونی) باعث شده است که جغرافیای دانشگاه اصفهان بعد از انقلاب پیشروترین و ممتازترین گروه جغرافیای کاربردی کشور باشد.

جغرافیا در دانشگاه تبریز

شهر تبریز که جایگاه بسیار والا و ویژه‌ای در مبارزات ملت ایران برای رسیدن به آزادی و استقلال دارد جغرافیایش توسط دکتر لطف‌الله مفخم پایان بنیانگذاری شد. با انتقال وی به مشهد، گروه جغرافیای دانشگاه تبریز با تفکر ناسیونالیستی رقیق‌تر ولی آزادمنش‌تر و ناحیه‌گرا به کار خود ادامه داد. در سالهای اولیه جغرافیدانان این دانشگاه نیز در جریان کلی ایدئولوژیکی جغرافیای کشور یعنی تقویت ناسیونالیسم از طریق تربیت نیروی انسانی برای آموزش و پرورش قرار گرفتند.

اما تلاش برای گریز از قید ناسیونالیسم در تبریز گسترده بود. گروه جغرافیای تبریز به‌خصوص جغرافیای طبیعی مدتها به مسائل ایده‌نولوژیکی توجه چندانی نداشت. دکتر یداله فرید از مکتب امکان‌گرایی فرانسه فارغ‌التحصیل شده بود و تحت تأثیر ایده‌نولوژی جغرافیای چپ فرانسه (چپ غیرمدون) پیر ژرزی قرار داشت (یداله فرید، ۱۳۵۷). «پیرژرژ حلقه‌ای بر گرد خود ایجاد کرده و می‌کوشد تا اذهان را به ستیزهای شهر و روستا معطوف دارد. و این مضمون ملهم از مارکسیسم، با کامیابی مواجه نشد؛» (کلاوال - سهامی، ۱۳۷۶) در حقیقت پیرژرژ جغرافیای خود را تئوریزه نکرده بود. دکتر فرید سعی کرد، یک مکتب جغرافیای انسانی (فرید، ۱۳۵۷)، انسانگرا، به‌خصوص جغرافیای شهری (فرید، ۱۳۴۹) مبتنی بر تحلیل‌های کمی و اجتماعی و ناحیه‌ای (فرید، ۱۳۷۲) را بنیان‌گذارد. اما دکتر فرید هم آشکارا تفکر ایده‌نولوژیکی جغرافیای خود را تدوین و تئوریزه نکرد. وقتی علما و دانشمندان در کشوری زندگی کنند که پادشاه آن کشور بگوید یا همه عضو حزب رستاخیز شوید یا هر کس نمی‌خواهد عضو حزب شود از کشور خارج شود، چه جای تئوریزه کردن ایده‌نولوژی حاکم بر یک علم آنهم علمی که با سرزمین و حاکمیت کشور سروکار دارد باقی می‌ماند. لذا در حال و هوای سالهای ۵۷-۱۳۴۰ نه از دکتر فرید نه از هیچ جغرافیدان دیگری نباید انتظار داشت که جایگاه ایده‌نولوژیکی علمی خود را تعریف کند.

دانشگاه تبریز در دهه ۵۰-۱۳۴۰ در دل خود جوانی را پرورش می‌داد به نام دکتر حسین شکویی که بعدها توانست تحول مهمی را در جغرافیای کشور ایجاد کند. او که خیلی زود متوجه شده بود که جغرافیدانان ایران باید هر چه سریعتر و بیشتر با تفکرات فلسفی جغرافیا آشنا شوند، کتاب فلسفه جغرافیا (شکویی، ۱۳۴۹) را که حاوی اندیشه‌ها و دیدگاههای فلسفی جغرافیا بود تدوین کرد. دیگر با این کتاب دوره پنهان کردن افکار در جغرافیا به پایان رسیده بود. دانشجویان متوجه می‌شدند که استادان در سر کلاس در چه مکتبی و با چه ایده فکری صحبت می‌کنند. جغرافیای راست، جغرافیای چپ، جغرافیای ناحیه‌ای، جغرافیای ناسیونالیسم، جغرافیای اجتماعی- فرهنگی، جغرافیا با رویکرد سرمایه‌داری، جغرافیا با رویکرد جهان سوم و ضد استعماری، جغرافیای فقر و یا جغرافیای ثروت، جغرافیای کاربردی و یا جغرافیای فاقد تفکر فلسفی. این کتاب کلیدی برای درک لایه مخفی جغرافیای کشور و افکار جغرافیدانان شد. کتاب حاشیه‌نشینان شهری، خانه‌های ارزان قیمت و سیاست مسکن (شکویی، ۱۳۵۵)، به احتمال زیاد اولین تلاش برای فرو ریختن قالبهای سنتی حاکم بر جغرافیای ایران و بازکردن دیدگاه جدید به روی جغرافیای اجتماعی و فقر در کشور است. تأثیر و نقش دکتر حسین شکویی بر جغرافیای بعد از انقلاب را در جغرافیا در دانشگاه تربیت مدرس پیگیری می‌کنیم.

در تبریز از همان ابتدا جغرافیای طبیعی در خدمت توسعه منطقه‌ای گام برمی‌داشت اما این امر نیز تئوریزه نشده بود. تلاشهای دکتر مقصود خیام، دکتر عبدالحمید رجائی در این زمینه خطوط

اصلی کار را روشن می‌کند. در قبل از انقلاب دکتر حسین آسایش در تبریز (آسایش، ۱۳۴۷)، تلاش کرد جغرافیای کاربردی را فعال کند. لکن جغرافیای کاربردی او بیشتر در خدمت سرمایه‌داری و تحلیل سیاست‌های دولت وقت بود.

جغرافیا در دانشگاه تربیت معلم (قبل از انقلاب)

جغرافیا در این دانشگاه فاقد هرگونه تفکر ایدئولوژیکی ظاهری بود. تفکر زیربنایی و مخفی همان اشاعه ناسیونالیسم بود. پرورش کادر برای آموزش و پرورش با هدف علاقمند کردن دانش‌آموزان به میهن در صدر اهداف این دانشگاه قرار داشت. جالب است که دو نفر مسؤول اولیه کمیته برنامه‌ریزی جغرافیای ستاد انقلاب فرهنگی دکتر اصغر نظری و دکتر اصغر نظریان از این دانشگاه بودند و جالبتر آنکه در اول انقلاب دانشجویان اسلام‌گرایی که مایل به ایجاد تحول فکری در جغرافیای ایران بودند نیز در همین دانشگاه و دانشگاه تهران مشغول تحصیل بودند. به این مسأله تحت عنوان تضاد فکری در کمیته برنامه‌ریزی جغرافیا خواهیم پرداخت. قبل از انقلاب در بین جغرافیدانان مؤثر در این دانشگاه باید به خانم دکتر پریدخت فشارکی اشاره کرد. او جزو اولین کسانی است که بحث مفهوم چشم انداز را در کشور مطرح کرد (شکویی، ۱۳۸۲).

تلاش برای یک جغرافیای کمی در شیراز

قبل از انقلاب دانشگاه شیراز هیچگاه گروه جغرافیای خود را بطور جدی نگشود. در سالهای ۵۴-۱۳۵۰ دکتر محمد حمصی (حمصی، ۱۳۵۴) که فارغ‌التحصیل آمریکا بود (بعد از انقلاب به دانشگاه آریزونا، آمریکا کوچ کرد) اولین تلاشها برای اشاعه جغرافیای کمی و مدلینگ را به عمل آورد. اما از آنجا که یک دست صدا ندارد تلاش او سالها بی‌نتیجه ماند، انقلاب کمی از دهه ۱۳۷۰ به بعد در جغرافیای ایران به‌بار نشست. در هر صورت دکتر حمصی و یا دیگران هم که در شیراز بودند نخواستند ایدئولوژی خاصی را برای جغرافیای خود تبیین کنند. محمد حمصی تلاش داشت جغرافیا را کمی نماید. اما محتوای ایدئولوژیکی روش کمی او به کجا ختم می‌شد به سرمایه‌داری و یا به سوسیالیسم و یا عدالت اجتماعی تئوریزه نشد.

جغرافیا خارج از گروههای جغرافیا

در قبل از انقلاب و همچنین بعد از انقلاب تعدادی افراد که خارج از گروههای جغرافیا کار می‌کردند آثار بسیار ارزشمند و گران سنگی را که مستقیماً جغرافیا بود یا زمینه جغرافیایی داشت تألیف، تصحیح و ترجمه کردند. این کتب و مقالات که تعداد آنها از ۳۵۰۰ می‌گذرد (به‌طور مثال گنجی- صفی‌نژاد، ۱۳۴۱) از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و در حقیقت اصیل‌ترین کارهای انجام شده

در زمینه جغرافیا و علوم نزدیک به آن است. جغرافیای ایران بدون فعالیت این متخصصان و مترجمان عالیقدر نمی‌توانست نضج بگیرد و به شکوفایی برسد. امروز هم غیر جغرافیدانان آثار پر برکتی را تولید می‌کنند که جغرافیای ایران بدون آنها ره به جایی نمی‌برد.

یکی از دلایل بی‌هویتی فرهنگی جغرافیا عدم توجه گروهها به جغرافیای تاریخی و متون قدیمی است. متأسفانه در شرایط فعلی باید اصالت جغرافیا را در خارج از گروههای جغرافیا و گاه در انستیتوهای خارجی یافت. مثلاً انستیتوی جغرافیایی عرب و اسلامی وابسته به دانشگاه گوته، بیش از ۳۸۰ اثر جغرافیای تاریخی سرزمینهای اسلامی را به چاپ رسانده است (دانشگاه گوته، ۱۹۹۵). در این دوره صدها نفر مخلصانه آثاری را عرضه کردند که اگر بخواهیم حتی خلاصه‌ای از لیست آنها را بدهیم به هزاران اثر می‌رسد. لازم است از افراد پیشکسوتی که مداوماً در این راه گام برداشته‌اند نام برده شود. در زمینه تألیفات مبتنی بر کارهای میدانی، جواد صفی‌نژاد (۱۳۶۸-۱۳۵۳) عمیق‌ترین کارهای میدانی را به جغرافیای ایران اهداء کرد. کارهای دکتر منوچهر ستوده (ستوده ۱۳۷۱-۱۳۶۲) ایرج افشار (در دهها اثر از جمله افشار ۱۳۷۶) محمد ابراهیم باستانی پاریزی (باستانی پاریزی-۱۳۸۲) محمد ابراهیم آیتی (یعقوبی، ۱۳۷۱) میرهاشم محدث (قزوینی، ۱۳۷۳) عبدالحسین نوایی (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷) علینقی منزوی (مقدسی، ۱۳۶۱) احمد اقتداری (اقتداری، ۱۳۵۹) ابوالقاسم پاینده (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹) فتحعلی خواجه نوری (گابریل، ۱۳۴۸) وحید مازندرانی (کرزن، ۱۳۶۲) و ... نتایج علمی این کتابها (تألیف، ترجمه) هرچه باشد، نتیجه ایدئولوژیکی آن تقویت روحیه وطن‌پرستی و حس ناسیونالیستی است. مردم میهن ما از طریق این تحقیقات به عمق نکات مثبت و مشکلات فرهنگی ایران پی‌می‌برند پیام اصلی آنها نیز همان ایدئولوژی ناسیونالیستی است که جغرافیای دانشگاهی نیز آنرا دنبال می‌کرد.

جمع‌بندی جغرافیای ایران در قبل از انقلاب

جغرافیا در ایران به هدف گسترش ناسیونالیسم ایجاد گردید و تا اصلاحات شاه ۴۱-۱۳۴۰ اصلی‌ترین وظیفه‌اش پرورش نیروی انسانی برای آموزش و پرورش به هدف ایجاد روحیه وطن‌پرستی در دانش‌آموزان و مردم بود. بعد از ۱۳۴۰ با ایجاد مؤسسه جغرافیا تلاش گردید در کنار هدف ایدئولوژیکی، جغرافیای کاربردی بدون تفکر ایدئولوژیکی و به صورت ابزاری در خدمت سیاستمداران فعال گردد. در حقیقت بنیان جغرافیای کاربردی در ایران توأم با تفکر ناسیونالیستی غیرتئوریزه و در خدمت سرمایه‌داری کمپرادور بوده است. در کنار این ایدئولوژی اصلی در شرایطی که ایدئولوژی ناسیونالیسی-کاپیتالیسی و شعار خدا، شاه، میهن و حزب رستاخیز بر مملکت حاکم بود و قدرت مانور روشنفکران بسیار محدود بود، تعدادی از جغرافیدانان نسل دوم تلاش کردند که باب‌ارده‌های جدیدی در جغرافیای ایران بگشایند.

دکتر یدالله فرید جغرافیای انسانی دست چپی را وسعت می‌داد، دکتر حسین شکویی اولین تلاش‌های خود را برای فلسفی کردن جغرافیای ایران انجام می‌داد و جغرافیای حاشیه‌نشینی را با رویکردی کاملاً اجتماعی و فقرستیز بنیان می‌گذاشت، و رسالتی اصیل را بر جغرافیای ایران تبیین می‌کرد. دکتر حسین آسایش در تبریز جغرافیای کاربردی در خدمت توسعه سرمایه‌داری را گسترش می‌داد. دکتر سیروس سهامی در مشهد چشم‌انداز جدیدی از جغرافیا، یعنی جغرافیای کم‌رشدی جغرافیای ضد استعماری و جغرافیای جهان سوم را می‌گشود. در عین حال با تدریس جغرافیای ممالک سوسیالیستی توجه جغرافیدانان و دانشجویان را به فضای کشورهای سوسیالیستی که تفاوت فاحش با فضای کشورهای سرمایه‌داری داشت جلب می‌کرد. دکتر سیروس شفقی در اصفهان جغرافیای ناحیه‌ای را تبلیغ می‌کرد.

شاگردان مکتب جغرافیای سرمایه‌داری آلمان در دانشگاه شهید بهشتی (ملی قدیم) جغرافیای کاربردی در خدمت سرمایه‌داری را اشاعه می‌دادند و بخشی از آنها نقش اسلام و بخصوص وقف را بر شهرها (مؤمنی، پاییز ۱۳۶۵ و آبان ۱۳۶۵، ۱۳۷۷) یعنی نقش ایدئولوژی را بر فضای جغرافیایی بررسی می‌کردند. دکتر محمد حمصی تنها در شیراز فریاد جغرافیای کمی را می‌زد. دانشگاه تربیت معلم راه حرفه‌ای خود را جهت پرورش نیروی انسانی در خدمت آموزش و پرورش برای گسترش ناسیونالیسم ادامه می‌داد و گاهی تک صدایی از دکتر پریدخت فشارکی در زمینه تفکر جغرافیایی به گوش می‌رسید.

مؤسسه جغرافیا چشم‌انداز جدیدی را در زمینه جغرافیای کاربردی و ایران شناسی جغرافیایی بر روی جغرافیدانان می‌گشود. دکتر محمدحسن گنجی تلاش داشت پای جغرافیا را به سازمانهای مثل هواشناسی، مؤسسه جغرافیا، سازمان جغرافیایی ارتش و غیره باز کند و جغرافیدانان را از زندان گروه‌های جغرافیا و آموزش و پرورش رهایی بخشد. او با کمک همفکرانش انجمن جغرافیدانان را تأسیس کرد تا جغرافیا را به همه بشناساند. ویژگی کلی جغرافیا در کل کشور آن بود که تقریباً تمامی جغرافیدانان ایران پیشرفت کشور، پیشرفت علم و ارتقاء حرمت اساتید را در سرلوحه کار خود داشتند و هنوز جغرافیای مغدیسم بر هیچ گروهی حاکم نبود. هر چند که اولین گامها در این زمینه در دانشگاه تهران در حال برداشتن بود و معدودی طرفدار مغدیسم در حال یارگیری بودند و منتظر فرصت تا فاجعه‌ای را در جغرافیای ایران به وجود آورند.

جغرافیای ایران بعد از انقلاب اسلامی

توجه داشته باشیم که در حدود یک قرن بخش مهمی از جغرافیای سراسر جهان تحت سیطره فراماسون بوده است. آرم فراماسون در روی ۱۹ جلد (در ۲۳ مجله) جغرافیای جهان الیزه رکلو که از ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۴ چاپ گردیده حک شده است.

بیش از نصف مؤسسين انجمن جغرافیدانان فرانسه (۱۸۲۱) و انجمن جغرافیای سلطنتی انگلیس (۱۸۲۴) فراماسون بوده‌اند. بعد از جنگ بین‌الملل اول تا دهه ۱۹۸۰ نزدیک به ۷۰ سال تقریباً تمامی رؤسای انجمنهای جغرافیایی (یا انجمن جغرافیدانان) کشورهای جهان فراماسون بوده‌اند. ایدئولوژی فراماسونی، برادری، برابری، مساوات که یک ایدئولوژی جهان شمول است و ایدئولوژی ناسیونالیسم با هم تفاوت‌های اساسی دارند و جمع‌اضداد به نظر می‌رسند. اینکه در شکل‌گیری ساختار انجمن‌های جغرافیایی تقریباً تمامی کشورها چگونه این دو با هم پیوند خورده‌اند خود معمای است که باید حل گردد. هردو این تفکر مغایرت کلی با تفکرات نظام جمهوری اسلامی دارد.

در ابتدای انقلاب معلوم بود جغرافیایی که ایدئولوژی غالب آن ایدئولوژی ناسیونالیستی است و در عین حال تحت تأثیر شعارهای فراماسون است، نمی‌تواند زیر لوای جمهوری اسلامی دوام آورد و به همین جهت بحث و مبارزه برای پیداکردن راه‌های جدید در کمیته برنامه‌ریزی جغرافیا در ستاد انقلاب فرهنگی آغاز گردید.

تضاد افکار در کمیته برنامه‌ریزی جغرافیا بعد از انقلاب فرهنگی (دانشگاه تهران و تربیت مدرس) شورای انقلاب فرهنگی به هدف تحت کنترل در آوردن ایدئولوژیکی دانشگاهها تشکیل گردید. برای کنترل بیشتر دانشگاهها برای هر رشته‌ای کمیته‌ای تشکیل شد. از دید مسؤولین انقلاب علوم به دو دسته تقسیم شدند. علمی که ابزار ایدئولوژیکی بودند مثل تاریخ، جامعه‌شناسی، باستانشناسی، مردم‌شناسی، روانشناسی و علمی که ابزار توسعه بودند مثل پزشکی، ریاضیات، فیزیک و شیمی. جغرافیا که یکی از ایدئولوژیکی‌ترین علوم است، از طرف مسؤولان نظام صراحتاً جزو علوم غیر ایدئولوژیکی تلقی شد.

این تقسیم‌بندی و جایگزینی جغرافیا جزو علوم غیر ایدئولوژیکی از یک سو شانس بود برای جغرافیای بعد از انقلاب فرهنگی که هر چه سریعتر گروه‌های جغرافیا بازگشایی شوند و هرچه کمتر پاکسازی نیروی انسانی را تحمل کنند، اما از طرف دیگر امکان بازنگری اساسی در این علم و بازکردن باب بحثهای فلسفی و ریشه‌یابی‌های فلسفی و ایدئولوژیکی و جهت‌گیریهای استعماری و ضد استعماری عدالت اجتماعی، ضد عدالت اجتماعی- توسعه‌ای- ضد توسعه‌ای و غیره بوجود نیامد. در عین حال به جغرافی‌دانان طرفدار مغدیسم که هدفی جز زراندوزی نداشتند فرصت داد تا تلاشگران واقعی را به کنار بزنند و یا در یکی دو دانشگاه آنها را محبوس سازند.

وجه مشترک دو نفر مسؤولان اولیه کمیته جغرافیا در ستاد انقلاب فرهنگی، (یکی فارغ‌التحصیل هند و دیگری فارغ‌التحصیل فرانسه)، آن بود که هر دو فاقد یک گروه پشتیبان بودند. در عین حال آنها تلاش داشتند که از یک سو آسیبی به کسی نرسد و از سوی دیگر جغرافیا را از شر جغرافی‌خواران حفظ کنند. در عین حال آنها یا نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند باب بحثهای

فلسفی و ایدئولوژیکی را در جغرافیا باز کنند. آنها جغرافیا را ابزاری برای توسعه می‌دانستند. ولی ابزار کدام نوع توسعه؟ تعریفی ارائه نمی‌دادند. شرایط هم بنحوی بود که نمی‌شد جو آرامی را بر کمیته برقرار کرد. اساتیدی هم که در کمیته جغرافیا رفت و آمد داشتند اکثراً کسانی بودند که در درجه اول می‌خواستند وضع موجود را حفظ کنند و موقعیت خود را تثبیت کنند. البته فرصت طلبان در حال ایجاد تشکل خود بودند. یعنی جغرافیا در مکتب مغدیسم در حال شکل‌گیری بود. منظور از مغدیسم در اینجا یعنی کسانی که هدفشان منافع مادی خود به ضرر دیگران است. افراد طرفدار این مکتب هیچ توجهی به کیفیت علمی کار ندارند. تعدادی از لیسانسیه‌های انقلابی جغرافیا، (امروزه اکثراً تحصیلات دکتری را به پایان رسانده‌اند) به کمیته برنامه‌ریزی جغرافیا رفت و آمد داشتند، آنها می‌دانستند که وضع موجود جغرافیا پاسخگوی نیازهای انقلابی نیست، لذا با وضع موجود مخالف بودند ولی به علت آنکه تسلطی بر فلسفه جغرافیا و ایدئولوژیهای حاکم بر جغرافیا نداشتند نمی‌توانستند خواسته‌های خود را از نظر ایدئولوژیکی تبیین کنند. آنها نمی‌توانستند جغرافیای مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی و مبتنی بر قانون اساسی ایران یعنی جغرافیای مبتنی بر عدالت اجتماعی را تئوریزه کنند. فقط می‌دانستند با آنچه در کمیته برنامه‌ریزی جغرافیا می‌گذرد چه از نظر فکری و چه از نظر سوابق اساتیدی که از وضع موجود حمایت می‌کنند، مخالفند ولی توان علمی برای دیکته خواسته‌های خود را نداشتند. نتیجه آنکه با فشار آنها هر دو مسؤول اولیه کمیته برنامه‌ریزی جغرافیایی ستاد انقلاب فرهنگی به خارج از تهران منتقل شدند. آنکه فارغ‌التحصیل مکتب جغرافیای فرانسه بود به زاهدان فرستاده شد و آنکه متعلق به جغرافیای توسعه‌گرای تازه کمی شده هند بود به یزد منتقل گردید. آنها عملاً از تهران تبعید شدند.

سؤال اصلی برای این جوانان این بود که:

چه کسی باید کمیته علمی برنامه‌ریزی جغرافیا را در ستاد انقلاب فرهنگی رهبری کند. با رأی‌زنیهایی که انجام شد قرعه به نام جغرافیدانی خورد که با فلسفه جغرافیا آشنا و مؤلف کتاب فلسفه جغرافیا بود و ایدئولوژیها و مکاتب حاکم بر جغرافیا را می‌فهمید. دکتر حسین شکویی آن زمان در دانشگاه تبریز مشغول بکار بود. او در عین حال که طرفدار جغرافیای کاربردی بود ولی رسالتی فلسفی برای جغرافیای کاربردی قائل بود. وی معتقد بود که جغرافیا قبل از هر چیز باید در خدمت اجتماع و در خدمت عدالت اجتماعی باشد. ابتدا قرار شد دکتر حسین شکویی از تبریز به دانشگاه تهران منتقل شود.

اما جغرافیای دانشگاه تهران راه دیگری را برگزیده بود. تنی چند از جغرافی‌خواران که از خلاء مدیریتی، ایدئولوژیکی سود می‌بردند و جای پای خود را بر جغرافیای دانشگاه تهران به عنوان ابزاری برای زراندوزی استوار می‌کردند با ورود هر کس که دارای ایده نوینی بود به این گروه مخالف بودند. چند نفر از همکاران خودشان هم که دارای ایده نوینی بودند به حاشیه راندند یا آنچنان

گرفتار کردند که سالها توان مقاومت در برابر آنها را نداشتند آنها همانهایی هستند که جغرافیا را در برخی واحدهای دانشگاه آزاد نیز به راه مغدیسم و زراندوزی محض کشانند.

پس دکتر حسین شکویی که باید از تبریز به تهران می آمد تا رهبری گروه جغرافیا را برعهده می گرفت باید در کدام دانشگاه مشغول بکار می شد و جغرافیای انقلاب باید در کجا شکل می گرفت. جوانان انقلابی متوجه شده بودند که تفکر فلسفی دکتر حسین شکویی در دانشگاه تهران طرفداری ندارد و کسانی هم که از او طرفداری می کردند در حاشیه اند.

با این شرایط در مدرسه تربیت مدرس که بعدا دانشگاه تربیت مدرس نامیده شد و برای تربیت کادر هیأت علمی ایجاد شده بود باید جای پایی برای جغرافیای انقلاب هم باز می شد. گروه جغرافیا در دانشگاه تربیت مدرس به هدف دوری گزیدن از ناسیونالیسم، رویکردی جهان سومی به ویژه جهان اسلام و با دیدگاه جغرافیای اجتماعی و استعمار ستیز و فقرزدا تشکیل گردید. البته در آن زمان هیچکس نشست تا بحثهای ایدئولوژیک را پیگیری و تئوریزه کند اما این تفکرات محتوای کلی خواسته های دانشجویانی بود که به کمیته جغرافیا رفت و آمد می کردند.

دکتر حسین شکویی سعی کرد ایدئولوژی مبتنی بر عدالت اجتماعی را بر جغرافیای ایران حاکم کند. او دیدگاههای مختلف علمی که مهمترین آنها دیدگاه جغرافیای کاربردی هدفمند، دیدگاه جغرافیای مبتنی بر عدالت اجتماعی و فرهنگی بود را نهادینه کرد. از همه مهمتر او سعی کرد برنامه های درسی جغرافیا را هماهنگ با برنامه های درسی پیشرفته ترین دانشگاهها نماید. در این راه مقاومتها بسیار شدید بود. هر بار که به طور جدی قرار بود برنامه عوض شود، شش، هفت نفر به اصطلاح استاد پیشکسوت دانشگاه تهران بدون دعوت به کمیته برنامه ریزی می آمدند و با جدل و فشار برنامه را به نفع خود تغییر می دادند و اساس برنامه را حول محور درسهایی که خود می دادند تعیین می کردند. نتیجه آنکه در پایان جلسه جغرافی خواران برنده بودند و دکتر حسین شکویی یک قرص اعصاب و یک قرص کاهش فشار خون تناول می کرد و با لبخندهایی که خود حکایت از یک کتاب درد دل بود، جلسه را ترک می کرد. جغرافیای ایدئولوژیکی و با هدف برقراری عدالت اجتماعی در دانشگاه تربیت مدرس محبوس می شد و جغرافی خواری مبتنی بر مغدیسم در دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد واحدهای تهران پررونق تر می گردید.

اما تلاشهای دکتر حسین شکویی در تربیت مدرس و کمیته برنامه ریزی جغرافیا طرفداران خود را یافت برخی از فارغ التحصیلان این دانشگاه که هم اکنون در کادر هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاههای دیگر هستند تلاش دارند که جغرافیایی را در چهارچوب ایدئولوژیهای انسان گرا، استقلال گرایانه و ضد استعماری و جهان سومی و جهان اسلام گرایی تبیین کنند و فضا را به گونه ای ساماندهی کنند، که عدالت اجتماعی محوریت آن باشد. در مجموع می توان گفت در سال ۱۳۸۳ ایدئولوژیکی ترین واحد جغرافیایی کشور که اعضای هیأت علمی آن هر کدام برای کار خود

رسالتی علمی ایدئولوژیکی قائل هستند، ولو این رسالت فکری تئوریزه نشده باشد گروه جغرافیای تربیت مدرس است. نمی‌توان ادعا داشت که جغرافیای تربیت مدرس بی‌عیب و نقص است. بزرگترین نقص آن این است که سیاستها و دیدگاههای علمی و اهداف استراتژیکی خود را تئوریزه نکرده است. اما توجه به عمق پایان‌نامه‌ها و تزهای دکترا و با توجه به محتوای دروس، به ساعات اضافه تدریس اساتید این دانشگاه (نسبت اضافه تدریس اساتید دانشگاه تربیت مدرس به برخی از اساتید دانشگاه تهران که در دانشگاه آزاد هم مشغولند یک ششم است. یعنی استادهای دانشگاه تهران شش برابر اساتید دانشگاه تربیت مدرس حق‌التدریس، حق راهنمای پایان‌نامه و حق‌الزحمه تز دکتری می‌گیرند- تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل) کیفیت عالی کار و ایدئولوژیکی بودن گروه را نشان می‌دهد.

جغرافیا در دانشگاه آزاد

از دانشگاه تربیت مدرس که خارج شدیم نقطه مقابل آن دانشگاه آزاد اسلامی به ویژه واحدهای مستقر در تهران و شهر ری است. محتوای جزوات درسی تعداد اندک کتابها و مقالات علمی- پژوهشی چاپ شده توسط اعضای هیأت علمی این دانشگاه در ده سال اخیر، محتوای بسیار نازل این کتابها و مقالات، تعداد پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دکترای دفاع شده در این دانشگاه و محتوای برخی تزهای آن بیانگر پول محوری تمام عیار جغرافیا در دانشگاه آزاد بخصوص واحدهای مستقر در تهران است. وقتی کسی می‌تواند در دانشگاه آزاد در هفته دهها ساعت اضافه تدریس داشته باشد در یک ترم تا حدود ۵۰ پایان‌نامه را راهنمایی نماید چه ایدئولوژی بر این دانشگاه حاکم است. اما نباید جغرافیا را در دانشگاه آزاد بطور کل فاقد تفکر فلسفی و علمی دانست. در همین دانشگاه آزاد فاقد تفکر فلسفی اعضای هیأت علمی جوانی وجود دارند که همت خود را برای ارتقاء علمی گذاشته‌اند، کتابهای منتشره و پایان‌نامه‌های هدایت شده توسط اعضای هیأت علمی دانشگاه آزاد واحدهای نجف‌آباد اصفهان، مشهد، اهر، رشت، زاهدان، سمنان، میبد (کارتوگرافی) و برخی واحدهای دیگر نشان می‌دهد که گرفتاری علمی دانشگاه آزاد بیشتر از پایتخت‌نشینان و برخی افراد وابسته به شبکه آنها در شهرستانها چه در دانشگاه آزاد و چه در دانشگاه دولتی است.

دانشگاه فردوسی مشهد (بعد از انقلاب)

جغرافیای دانشگاه فردوسی مشهد که بنیادش بر حول محور وطن دوستی و ناسیونالیسم قرار داده شده بود و سپس نگاهی به سوی جغرافیای جهان سوم، استعمارزدایی و فقرستیزی داشت امروزه به پایین‌ترین سطح ممکن فکری ایدئولوژیکی سقوط کرده است. در این دانشگاه اساتید و دانشجویان پرکار و پر تلاش دچار گرفتاریند و عملاً اساتید پرتوان آن یا به حاشیه رانده شده‌اند یا

از گروه فراریند. گروه از استخدام بهترین فارغ‌التحصیلان خود سر باز می‌زند. ایدئولوژی جغرافیای مشهد از اوج تعهد در زمان دکتر لطف‌الله مفخم پایان به پایین‌ترین وضع ممکن سقوط کرده است، (سرمقاله گاهنامه آرمانشهر شماره چهارم، اسفند ۸۲ (۱) که توسط دانشجویان این دانشگاه منتشر می‌شود وضع گروه را نشان می‌دهد) توجه بفرمایید که وقتی می‌گوییم دانشگاهی از نظر فکری و ایدئولوژیکی و رسالت و تعهد ساقط شده است معنایش این نیست که افراد آن عالم نیستند ممکن است همه افراد عالم و صاحب دهها تألیف باشند ولی این علم در خدمت چه کسی، چه چیزی و کجا هست، مهم است.

دانشگاه تربیت معلم (بعد از انقلاب)

دانشگاه تربیت معلم که روزگاری هدف اصلی خود را پرورش نیروی انسانی کارآمد برای آموزش و پرورش گذاشته بود بعد از انقلاب هم کار خود را در همین زمینه ادامه داد. در اول انقلاب بیشتر دانشجویان که به کمیته جغرافیا رفت و آمد داشتند از این دانشگاه بودند. آنها در آن موقع نمی‌توانستند خواسته‌های خود را تئوریزه کنند و حالا که برخی از آنها استاد شده‌اند و توان تئوریزه کردن خواسته‌های خود را دارند، دیگر در حال و هوای اول انقلاب نیستند. در دهه ۱۳۷۰ برخی اساتید وابسته به این دانشگاه از جمله مرحوم دکتر پریدخت فشارکی تلاش می‌کرد که برای اولین بار مفهوم چشم‌انداز را تبیین کند (شکویی، ۱۳۸۲). اما در مجموع می‌توان گفت این گروه در راه یک جغرافیای کاربردی و گسترش علم برای علم ره می‌پیماید و تفاوت فاحشی با جغرافیای مغدیسیم و زراندوز دارد. دکتر بخشنده نصرت حامی محروم‌ترین قشر جامعه یعنی عشایر هنوز حتی پس از بازنشستگی کار خود را ادامه می‌دهد. تلاشهای سالهای اخیر دکتر یدالله کریمی‌پور برای اشاعه نئوناسیونالیسم (کریمی‌پور، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱) در حال یافتن طرفداران جدی است.

آیا ترجمه کتاب وزین "مقدمه‌ای بر جغرافیای فرهنگی" (جردن، ۱۳۸۰) توسط دکتر سیمین تولائی و دکتر محمد سلیمانی فقط ترجمه یک کتاب است و یا این دو نفر می‌خواهند روح جغرافیای فرهنگی را بر این گروه حاکم کنند. تلاشهای علمی دکتر بهلول علیجانی برای گسترش اقلیم‌شناسی و فعالیت‌های خانم دکتر زهرا حجازی‌زاده و راه‌اندازی مجله وزین علمی گویای تحرک علمی در این گروه است. در هر صورت گروه جغرافیای دانشگاه تربیت معلم هنوز فاقد یک تفکر فلسفی منسجم است و تلاش اساتید این دانشگاه بر این است که جغرافیا را در یک چهارچوب ایدئولوژیکی قرار دهند.

دانشگاه شهید بهشتی (بعد از انقلاب)

غلیان و برخورد اندیشه‌های مختلف در گروه جغرافیای شهید بهشتی باعث ایجاد تنش در دهه ۱۳۷۰ در گروه شد که در حال فروکش است. جغرافیای کاربردی به رهبری دکتر عباس سعیدی در

حال گسترش است، دکتر مؤمنی در جستجوی یک هویت اسلامی برای جغرافیای ایران است و هنوز جزو کسانی است که بدون توقع مالی قلم می‌زند. در سالهای اخیر جغرافیدانان شهید بهشتی تلاش دارند در یک جو نسبتاً علمی، هویت گم‌شده خود را بازیابند اما آنها هم با کارشکنی طرفداران مغدیسیم روبرو هستند. با این همه مشکلات این دانشگاه می‌رود که با یاری اساتید متعهد نسل اول و دوم بعد از انقلاب و تألیفات سالهای اخیر جایگاه علمی ایدئولوژیکی و رسالت خود را باز یابد.

دانشگاه تبریز (بعد از انقلاب)

تبریز فارغ از همه دعوای تهران، به راه علمی خود ادامه می‌دهد. جغرافیای کاربردی هدفمند چه در زمینه جغرافیای طبیعی و چه در زمینه برنامه‌ریزی شهری ادامه دارد. دکتر دلایل‌پور (محمدپور) و دکتر حسین‌زاده دلیر هنوز برای گسترش جغرافیای کاربردی تلاش می‌کنند، در حال حاضر روحیه علمی بدون داشتن یک ایدئولوژی ثنوریزه بر جغرافیای تبریز حاکم است نتیجه‌ای که تا به حال قابل لمس است سلامت نفس جغرافیا در تبریز و جهت‌گیری به طرف جغرافیای توسعه‌ای در منطقه آذربایجان است. جغرافیای تبریز می‌تواند تأثیر عمیق در روی جغرافیای کل کشور و توسعه منطقه‌ای داشته باشد، همانطور که در گذشته داشته است.

دانشگاه اصفهان (بعد از انقلاب)

اصفهان همانطور که از نظر جغرافیایی در مرکز ایران است، فعلاً در مرکز علمی جغرافیای کشور است. دانشگاه اصفهان جزو اولین دانشگاههایی است که دارای قطب علمی جغرافیا شده است. تا سال ۱۳۶۸ شاخص توسعه گروه جغرافیای دانشگاه اصفهان با شاخص توسعه گروه جغرافیای دانشگاه مشهد، شهید بهشتی و تبریز برابری می‌کرده است و نسبت آن به دانشگاه تهران ۶۴۰ به ۱۰۵۰ بوده است. با درایت و مدیریت جمعی در سال ۱۳۸۲ گروه جغرافیای اصفهان از نظر بسیاری شاخص‌ها به بالاترین رتبه در کل کشور رسیده است. در حال حاضر جغرافیای اصفهان از نظر ایدئولوژیکی دارای یک محوریت خاص نیست ولی هنوز در گروه جغرافیای اصفهان دل‌های زیادی برای گسترش و ارتقاء سطح علمی و توسعه مملکت می‌تپد. در مجموع می‌توان گروه جغرافیای دانشگاه اصفهان را یک گروه جغرافیا با گرایش کاربردی هدفمند دانست. این گروه نقش مهمی در توسعه منطقه‌ای ایفا کرده است. این گروه با شاخص ۲۸۴۰ امتیاز در سال ۸۲-۱۳۸۱ در رأس همه گروه‌های جغرافیای کشور قرار گرفته است.

دانشگاه یزد

گروه جغرافیای دانشگاه یزد به همت تنی چند از جغرافی دانان نسبتاً جوان و فعال در حال هویت‌یابی است. تلاشهای دکتر کرامت‌الله زیاری برای ارائه جغرافیای منطقه‌ای با هدف رسیدن به

یک توسعه متعادل و دکتر داریوش مهرشاهی برای جغرافیای کاربردی، جغرافیای فرهنگی اقلیتها، می رود که به بار بنشیند و یزد را تبدیل به یک قطب جغرافیای هدفمند نماید. اما کار این تلاشگران نیز با مخالفتهایی روبروست که از شبکه جغرافیا با تفکر مغدیسم دانشگاه آزاد تهران حمایت می شوند. امید است که مسؤولان دانشگاه یزد جغرافیدانان این دانشگاه را که در مدتی کوتاه توانسته اند گروهی مستحکم و با کیفیت علمی ایجاد کنند مورد حمایت بیشتر قرار دهند. گروه جغرافیای یزد می تواند سهم مهمی در توسعه منطقه یزد و مناطق خشک داشته باشد.

جغرافیا در دانشگاه سیستان و بلوچستان

در زاهدان جغرافیدانان جوان پر تلاشی هستند که هنوز هویت ویژه ای برای جغرافیای خود تدوین نکرده اند، اما در راه صحیح گام برمی دارند. امید است تلاشهای گسترده ای که در این دانشگاه آغاز شده و تبلور آنرا در مجله جغرافیا و توسعه (دانشگاه سیستان و بلوچستان) می بینیم منجر به جغرافیای موفق و دارای ایدئولوژی ویژه گردد. اگر آنها به جغرافیای ناحیه ای با رویکرد جغرافیای کاربردی توأم با عدالت اجتماعی و توسعه منطقه ای (برای استان محروم سیستان و بلوچستان) روی آورند، در توسعه منطقه ای بیش از پیش سهم خواهند بود. بررسی محتوایی پایان نامه ها، مقالات و طرحهای تحقیقاتی و همکاری افراد گروه با یکدیگر و رضایتمندی دانشجویان نشان می دهد در زاهدان امکانات بالقوه نیروی انسانی در دانشگاه دولتی و هم دانشگاه آزاد واحد زاهدان وجود دارد. آیا جغرافیای متعهد را باید خارج از تهران جستجو کرد.

نتیجه گیری

جغرافیای قبل از انقلاب دارای یک لایه مخفی تفکر ایدئولوژی ناسیونالیسی است، سردمداران آن در طول حدود نیم قرن تلاش در کار خود موفق بوده اند و روحیه وطن پرستی را در جوانان مملکت تقویت کرده اند و سعی نموده اند برای ایران تبعه خوب تربیت کنند. در حاشیه این جغرافیا به هدف ناسیونالیسی فعالیت های جغرافیدانان دیگر برای بازگشایی چشم اندازهای جهان سومی، ضد استعماری (مشهد)، جغرافیای عدالت اجتماعی (تبریز)، جغرافیای ناحیه ای (اصفهان)، جغرافیای کمی (شیراز)، جغرافیای کاربردی (تبریز و مؤسسه جغرافیای دانشگاه تهران) چشمگیر بوده است. اما در مجموع می توان گفت که در قبل از انقلاب کمتر جغرافیدانی، جغرافیا را در خدمت زراندوزی و پول محوری قرار داده بود اگر معدود افرادی هم این چنین فکر می کردند در حاشیه بودند. قوانین حاکم بر دانشگاهها هم به نحوی بود که رقابتهای ناسالم را اجازه نمی داد. ایدئولوژی ناسیونالیسم که تا سال ۱۳۵۷ در همه ارکان کشور از جمله جغرافیا محور اصلی

بوده است با فروپاشی نظام شاهنشاهی مهجور مانده است جغرافیای ایران بعد از انقلاب نتوانسته است یا نخواسته است نه در تئوری نه در محتوای جغرافیایی هدفمند و ایدئولوژیکی باشد. این جغرافیا حتی نتوانسته است یک جغرافیای با رویکرد جهان اسلام و اسلام‌گرایی را تئوریزه و تبیین کند. ناسیونالیسم حذف شده است بدون آنکه اسلام‌گرایی یا جهان سوم‌گرایی و یا عدالت اجتماعی‌گرایی جایگزین آن شود. در بهترین حالت جغرافیای کاربردی بدون ایدئولوژی و عملاً در خدمت سرمایه‌داری اشاعه می‌یابد.

جغرافیا یکی از مهمترین ارکان حکومت و قدرت یعنی سرزمین و فضا را مطالعه و ساماندهی و کنترل می‌کند و روابط انسان را با آن بررسی می‌نماید. محتوای دروس منجر به ایجاد روحیه وطن‌شناسی، وطن‌پرستی و فداکاری در راه وطن و تربیت تبعه خوب می‌گردد. جغرافیا به نسل امروزی و نسل‌های آینده چگونگی بهره‌برداری بهینه از منابع طبیعی و حفظ محیط‌زیست را آموزش می‌دهد. هم‌اکنون حدود ۲۶۰۰۰ دانشجو و عضو هیات علمی در این رشته در وادی سرگردانی‌اند. بر وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و دانشگاه آزاد و هیأت دولت و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و مجلس شورای اسلامی ایران فرض است که درباره این رشته به این مهمی با این تعداد دانشجو اهدافی استراتژیک تعریف کنند و جلو هدر رفتن نیروی انسانی و سرمایه کشور را بیش از این بگیرند.

جغرافیای دانشگاهی ایران هیچ‌نگاهی به جغرافیای هویت بخش تاریخی ندارد. در کل گروه‌های جغرافیای کشور حتی یک نفر متخصص متون قدیم جغرافیا یا مصحح آثار جغرافیای تاریخی وجود ندارد. در حال حاضر جغرافیای ایران نه دست راستی است که در اختیار سرمایه‌داری باشد نه دست چپی است که در اختیار جامعه باشد، نه ویژگی جغرافیای منطقه‌ای و ناحیه‌ای را دارد و نه جغرافیای تمام عیار فقرزدا و ضد استعمار و نه جغرافیای کاربردی هدفمند است و نه جغرافیای نظری مبتنی بر تفکر فلسفی است و نه رسالت شناخت کشور را برای خود قائل است.

جغرافیای ایران در وادی سرگردانی، بدون هویت خاص نه گرایش به شرق و نه غرب و نه هویت اسلامی دارد و برای معدودی ماهیانه چندین میلیون تومان پول و برای هزاران جوان آینده نامعلوم و برای کشور هزینه‌ای غیرمعقول را به همراه دارد.

گرایش زراندوزی به معنی مغدیسم کلمه در حال گسترش و نضح است. در این میان دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد واحدهای تهران پیشگامند. طبق قانون پخش این تفکر در حال گسترش است. مشکلات اقتصادی و کمبود قانون (به‌خصوص قوانین حمایتی از زحمتکشان) به گسترش این تفکر

علم‌ستیز کمک می‌کند. امید است با تحولاتی که در مدیریت جغرافیای دانشگاه تهران بعد از بیست سال حادث شده است جغرافیا در دانشگاه مادر رو به اصلاح برود و امید است مدیریت کلان دانشگاه آزاد اسلامی منافع ملی، منافع دانشگاه آزاد منافع بیش از ۱۵۰۰۰ دانشجوی جغرافیا، منافع صدها عضو هیأت علمی جوان خود را بر منافع یک گروه ۵-۶ نفره ترجیح دهد و جغرافیا را در این دانشگاه متحول کند.

۱۳۰۴	۱۳۱۳		۱۳۴۰	۱۳۴۷	۱۳۴۹	۱۳۵۷	۱۳۶۳	۱۳۶۵	۱۳۷۰
دارالمعلمین عالی	دانشگاه تهران		مؤسسه جغرافیا	استخدام نسل جدیدی از اساتید	کتاب فلسفه جغرافیا	انقلاب اسلامی	شروع کار دانشگاه آزاد	فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، رشد جغرافیا	گسترش کارشناسی ارشد و دکتری
مغدیسم (بول محوری)									
ناسیونالیسم (وطن پرستی)					ناسیونالیسم		شروع مغدیسم		
اسلام‌گرایی - علم برای علم توسعه‌ای - کاربردی									
پرورش نیروی انسانی برای آموزش و پرورش ۹۵٪			پرورش نیروی انسانی ادارات ۱۵٪			هویت‌گرایی			
			جهان‌سوم‌گرایی			پرورش نیروهای انقلابی			
			استعمارزدایی						
			معرفت‌شناسی						

پی‌نوشتها

۱. به سر مقاله، گاهنامه علمی فرهنگی و جغرافیای آرمان شهر سال دوم شماره چهارم اسفند ۸۲، نشریه مستقل دانشویان جغرافیا به قلم معصومه دبیریان مراجعه شود.

منابع و مأخذ

- ۱- آسایش، حسین (۱۳۴۷): تحقیق درباره جامعه روستایی، جلد یک، تبریز.
- ۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷): مرآةالبلدان تصحیح عبدالحمین نوائی و میر هاشم محدث، ۳ جلد، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳- افشار، ایرج (۱۳۷۴): یادگاههای یزد، گنجینه ایران (۲۲) ۲ جلد در ۳ مجله.
- ۴- اهلرزی، اکارت، ترجمه محمدحسن ضیاء توانا (۱۳۷۳): شهر شرق اسلامی، مدل و واقعیت، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۳۲.
- ۵- ایزنار، هیلبر، ترجمه دکتر محمود علوی (۱۳۷۲): جغرافیای استعمارزدایی، مشهد، نشر نیکا.
- ۶- برنامه و بودجه، (۱۳۶۴): مطالعات طرح پایه آمایش سرزمین اسلامی ایران، خلاصه و جمع‌بندی مطالعات، معاونت امور مناطق دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای.
- ۷- بهروز شاهپور (۱۳۷۲): چهره‌های موسیقی ایران، جلد اول، انتشارات کتاب سرا.
- ۸- پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۲): زندگینامه دکتر لطف‌الله مفخم پایان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، تابستان.
- ۹- پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۷): پرفسور گزاونیه دوپلاتون (زندگی)، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۵۰-۴۹.
- ۱۰- پاپلی یزدی، محمدحسین، وثوقی، فاطمه (۱۳۷۵): برنامه‌ریزی از دیدگاه اسلام و اثرات جغرافیایی آن، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۴۲، پاییز.
- ۱۱- جردن، نری جی، راونتری، ستر، ترجمه دکتر سیمین تولائی و دکتر محمد سلیمانی (۱۳۸۰): مقدمه‌ای بر جغرافیای فرهنگی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات.
- ۱۲- حسین ابری، سیدحسن (۱۳۶۹): بشاگرد، گذری بر جهات محرومیت منطقه، دانشگاه اصفهان.
- ۱۳- حمصی، محمد (۱۳۵۴): مهاجرت‌های روستایی، مجموعه مقالات اولین سمینار جغرافیای ناحیه‌ای ایران به کوشش محمود علوی، دانشگاه فردوسی.
- ۱۴- روزنامه خراسان ۱۳۸۳/۲/۱۶ از قول سید محمد خاتمی: ملک الشعراى بهار وطن پرستی را اشاعه می‌داد، ص ۱۳.
- ۱۵- زیگفرید آندره، ترجمه احمد آرام (۱۳۵۴): روح ملتها، چاپ سوم.
- ۱۶- سانگن، آندره‌لویی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم (۱۳۶۹): تأثیر اوضاع و احوال زندگی و عوامل اجتماعی در نظرات جغرافیایی راتزل، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۳۲.
- ۱۷- ستوده منوچهر (۱۳۷۱): جغرافیای تاریخی شمیران، ۲ جلد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۸- ستوده، منوچهر (۱۳۶۲): حدودالعالم من المشرق الی المغرب (مؤلف ناشناخته) تألیف ۳۷۲ هـ.ق. مجموعه زبان و فرهنگ ایران، ناشر کتابخانه طهوری.
- ۱۹- شفقی، سیروس (۱۳۵۳)، جغرافیای اصفهان، بخش نخست، ناشر دانشگاه اصفهان.
- ۲۰- شکویی، حسین (۱۳۶۴): جغرافیای کاربردی و مکتبهای جغرافیایی، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۲۱- شکویی، حسین (۱۳۵۵): خانه‌های ارزش‌قیمت و سیاست مسکن، مؤسسه مطالعات اجتماعی و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۷.
- ۲۲- شکویی، حسین (۱۳۶۹): فلسفه جغرافیا، تبریز مؤسسه تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی.
- ۲۳- شکویی، حسین (۱۳۸۲): فلسفه‌های محیطی و مکتبهای جغرافیایی، چاپ اول، انتشارات گیتانشناسی.
- ۲۴- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۵۳): طالب‌آباد نمونه جامعی از بررسی یک ده، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- ۲۵- فرید، یداله (۱۳۵۷): سیراندیشه در قلمرو جغرافیای انسانی، مؤسسه تحقیقات و علوم اجتماعی و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۸.
- ۲۶- فرید، یداله (۱۳۴۹): مقدمه بر روش تحقیق شهرهای ایران، مؤسسه تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۷.
- ۲۷- فرید، یداله (۱۳۷۲): ناحیه: محدوده فضایی برای تحقیقات جغرافیایی، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۲۸ و ۲۹، بهار و تابستان.
- ۲۸- قزوینی، زکریا محمدبن محمود (۱۳۷۳): آثار البلاد و اخبارالعباد، مصحح، میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر.

- ۲۹- اقتداری، احمد (۱۳۵۹): خوزستان و کهگیلویه مومنی، انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۳۰- کراچکوفسکی، ایگناتی پولیانوویچ، ترجمه ابوالقاسم پاینده (۱۳۷۹): تاریخ نوشته‌های جغرافیا در جهان اسلامی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۱- کرزن، جرج، ن، ترجمه غ، وحید مازندرانی، ایران و قضیه ایران، ۲ جلد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۲- کلوان، پل، ترجمه دکتر سیروس سهامی (۱۳۷۶): تاریخ جغرافیا، انتشارات محقق.
- ۳۳- گابریل، آلفونس، ترجمه فتحعلی‌خواجه نوری (۱۳۴۸): تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، انتشارات ابن سینا.
- ۳۴- گنجی، محمدحسن (۱۳۶۷): جغرافیا در ایران از دزالفنون تا انقلاب اسلامی، آستان قدس رضوی.
- ۳۵- گنجی، محمدحسن، حسین خلیلی‌فر، لطف‌الله مفخم پایان (۱۳۴۷): جغرافیای کلاس پنجم و ششم ابتدایی، آموزش و پرورش.
- ۳۶- گنجی محمدحسن، صفی نژاد، جواد (۱۳۴۱): فهرست مقالات جغرافیایی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۳۷- لاکست، ایو، ترجمه دکتر سیروس سهامی (۱۳۴۷): جغرافیای کم رشدی، چاپخانه کوشش مشهد.
- ۳۸- لمیتون، ا.ک. س. ترجمه منوچهر امیری (۱۳۳۹): مالک و زارع در ایران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۹- مستوفی، احمد (۱۳۵۱): شهداد و جغرافیای تاریخی دشت لوت، مؤسسه جغرافیا دانشگاه تهران نشریه شماره ۸۱
- ۴۰- مفخم پایان، لطف‌الله (۱۳۳۹-۴۰): جهان‌شناسی، سال اول، نشریه انجمن جغرافیایی خراسان وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد.
- ۴۱- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، ترجمه علینقی منزوی (۱۳۶۱): احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۲ ج، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۴۲- منتسکیو، ترجمه علی مهتدی: روح‌القوانین، انتشارات امیرکبیر.
- ۴۳- منصور جهانگیر (۱۳۸۰): قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- ۴۴- مؤمنی، مصطفی (۱۳۷۷): پایگاه علم جغرافیا در ایران، ج ۱، پایگاه جغرافیای شهری در ایران: فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی.
- ۴۵- مؤمنی، مصطفی؛ جایگاه وقف و وقفنامه در ساختارشناسی فرهنگی، اجتماعی و کالبدی شهرها و روستاهای ایران مورد جغرافیای تاریخی شهرستان نفت در استان یزد، در مجموعه مقالات سمینار جغرافی شماره ۳ به کوشش دکتر محمدحسین پاپلی‌یزدی، آستان قدس رضوی، آبان ۱۳۶۵، صفحات ۹۸-۲۵.
- ۴۶- مؤمنی، مصطفی (۱۳۸۲): نظری بر زیربنای تئوریک جغرافیای کنونی ایران، رشد آموزش جغرافیا، شماره‌های ۶۶ و ۶۷.
- ۴۷- مؤمنی، مصطفی؛ ردیابی فرهنگی وحی در ساختارشناسی فرهنگی، اقتصادی و کالبدی دوره آغازین شهر دولت‌آباد ملایر، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۲، پاییز ۱۳۶۵.
- ۴۸- هزلن (۱۳۵۳): صنایع سنگی: رود فهرج، به کوشش احمد معتمد، مؤسسه جغرافیای دانشگاه تهران، نشریه شماره ۱۱.
- ۴۹- یعقوبی، احمدین ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (۱۳۷۱): تاریخ یعقوبی، انتشارات علمی- فرهنگی.
- 50- Afrique. N. Moy. Ori. Ind.
- 51- Brunet , Roger (1995) : **Geographie universelle**
- 52- Brunet , Roger (1993) : **Les mots de la geographie reclus**, la documentation francaise.
- 53- Claval –Paul (1999) : **gographie et cultures revue**, Ne 30. C.N.R.S
- 54-Claval . Paul (1984) : **geographie humaine et economique**. Puf. Paris 442
- 55- Digard Jean Pierre. **Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan**. C.N.R.S
- 56-Goeth - univeresity (1995): institul fur Geshichte der arabisch - islamischen wissenshaften an der johann wolfgang Goethe - universitat. Publication 1984 summer 1995.
- 57- Guerassimov. I.P.(1984): **Grand Caucase Stara Planina Le Balkan**. Academie des sciences de L. URSS< AND ACADEMIE BULGAR des sience. Sofia
- 58- Lacost , Yvers (1984) : Editorial . . . (HERODOTE revue de geographie et do geopolitique. No 33 - 34
- 59- Reclus , Elisee (1876-1894) : **Nouvelle Geographie universelle** paris. HACHETTE جلد ۱۹